

منظور از ...

در شرح معضلات و مبهمات آثار و الواح مبارکه

جلد، هفتم

تألیف حمید الله حسامی

تابستان ۱۳۹۵

صفحه	عنوان	ردیف
۵	مقدمه	
۶	منظور از سبحات جلال	۳۰۱
۱۰	منظور از جزیره البحر	۳۰۲
۱۷	منظور از تسعة شئون	۳۰۳
۱۸	منظور از تذکروا الآيتين	۳۰۴
۲۰	منظور از لوح زبر جدی	۳۰۵
۲۱	منظور از تین و زیتون	۳۰۶
۲۳	منظور از عبد حاضر	۳۰۷
۲۶	منظور از نون و نون دگر	۳۰۸
۲۹	منظور از شباهنگ	۳۰۹
۳۲	منظور از اسم الله	۳۱۰
۳۶	منظور از ستاره خانم	۳۱۱
۳۹	منظور از سراج الحکما	۳۱۲
۴۰	منظور از پرفسور شیرازی	۳۱۳
۴۱	منظور از ورقه الحمرا	۳۱۴
۴۴	منظور از حروف اولیه منبعث	۳۱۵
۴۷	منظور از سلمی	۳۱۶

۴۹	منظور از شهادی سبعه طهران	۳۱۷
۵۴	منظور از ملکه کرمل	۳۱۸
۵۶	منظور از خال اکبر	۳۱۹
۶۲	منظور از خال اصغر	۳۲۰
۶۶	منظور از دو الشهادتین	۳۲۱
۶۷	منظور از ذاکر ذکر بدیع	۳۲۲
۷۰	منظور از بلد الامن	۳۲۳
۷۹	منظور از سجن ارض میم	۳۲۴
۸۵	منظور از شخص معززی از سنگتراشی	۳۲۵
۸۷	منظور از دجال امر حضرت بها الله	۳۲۶
۸۹	منظور از صیاد ماهی	۳۲۷
۹۱	منظور از مقعد صدق	۳۲۸
۹۲	منظور از واسطه کبری	۳۲۹
۹۷	منظور از یکی از سادات بزگوار	۳۳۰
۱۰۰	منظور از واقعه رمی شاه	۳۳۱
۱۰۹	منظور از ملا علی	۳۳۲
۱۱۵	منظور از عزیز	۳۳۳

۱۲۰	منظور از سید اعمی	۳۳۴
۱۲۴	منظور از هاء در سورة الحج	۳۳۵
۱۲۶	منظور از فعرزناهم بثالث	۳۳۶
۱۲۸	منظور از اکثر مدینه در نار عدل	۳۳۷
۱۳۴	منظور از مهدی مکار	۳۳۸
۱۳۷	منظور از الف مطلقه و قائمه	۳۳۹
۱۴۲	منظور از بدیع اول	۳۴۰
۱۴۹	منظور از ها الهاویه	۳۴۱
۱۵۱	منظور از دجال امر حضرت اعلی	۳۴۲
۱۶۴	منظور از شیطان پلید	۳۴۳
۱۶۹	منظور از عالم جلیل	۳۴۴
۱۷۵	منظور از ارض اخری	۳۴۵
۱۷۶	منظور از اسم الله الجیم	۳۴۶
۱۷۹	منظور از من اراد ان یرتقی	۳۴۷
۱۸۲	منظور از امی بودن پیغمبر	۳۴۸
۱۸۷	منظور از حمامه نور	۳۴۹
۱۹۳	منظور از حجت	۳۵۰
۲۰۶	تالیفات	

مقدمه

جلد دیگری از سری مجلدات منظور از تقدیم حضور سروران ارجمند می گردد . مطالب گردآوری شده در این جلد شامل موضوعات مختلف و گوناگون است که خود نمودار تنوع و کثرت آثار مبارکه می باشد . که چون باغچه ای پر گل مشام جان را معطر می سازد و بر زیبایی باغ می افزاید . امید است مطالعه و زیارت این آثار مبارکه ما را در استفاده هر چه بیشتر از معارف پربر امری و کسب معلومات بیشتر از بحر بی پایان آثار مبارکه تشویق و ترغیب نماید تا با راهنمایی و اظهار نظر صاحب نظران این مجموعه تکمیل تر شود و نواقص و اشکالاتش مرتفع گردد . برگ سبزی است تفحه درویش

چه کند بینوا ندارد بیش

تابستان ۱۳۹۵ کرمان

حبیب الله حسامی

با تشکر و امتنان بسیار از خانم آرزو لطفی در تایپ و تنظیم مطالب

۳۰۱- منظور از سبحات جلال موانعی است که

مانع شناسائی حق می شود

معنی لغوی سبحات جلال بمعنی پرده های عظمت می باشد و در اصطلاح انین بهائی موانعی است که باعث می شود آدمی را از شناسائی حق باز دارد و این عوامل ممکن است علم ، ثروت ، شهرت مقام و سایر عواملی باشد که بصورت ظاهر باعث اشتهار عامل آن می باشد ولی در حقیقت سدی است در قبال ایمان بمظهر ظهور مانند علم که حجاب اکبر شد برای بسیاری از بااصطلاح علما زمان مانند ابوالحکم عموی حضرت پیغمبر و علمای زمان ظهور حضرت اعلی کما اینکه ملاحظه گردید در زمان ظهور حضرت بهالله علمای اعلام و بزرگان دین بواسطه همان سبحات جلال نه تنها به مظهر ظهور خود مومن نشدند بلکه علم مخالفت و دشمنی هم بلند نمودند.

در کتاب نوزده هزار لغت در معنی سبحات جلال
مینویسد:

منظور شئون امور و حالاتی است که مانع اقبال نفوس
مظهر امر الله و توجهشان بخدا گردد که در مقابل
تقالید و مسموعات باطله و یا کلمات مانعه و یا سخنان
رادعه علمای اسلام است
و در مقامی اصطلاحات و یا معانی متعدده بر بعضی
آیات و اصطلاحات

مثل خاتم النبیین

و در مقامی جاه و جلال و عزت و مال دنیا ست

جناب اشراق خاوری در کتاب قاموس لوح شیخ جلد ۳
صفحه ۷۷۰ در این باره می نویسد

این اصطلاح در فرمایشات حضرت امیر وارد شده که
در جواب کمیل بن زیاد نخعی که از حقیقت سنوأل
کرده بود فرمودند " کشف سبحات جلال من غیر
اشاره و مقصود از سبحات جلال در مقامی به طوری
که در کتاب ایقان فرموده اند اوهام و اشاراتی است که

خلق را از توجه به مظاهر مقدسه الهیه در حین ظهور منع می نماید . فی المثل مسئله خاتم النبیین یکی از سبحات جلال یعنی مانع بزرگ و پرده ضخیمی است که بین مردم و حقیقت واقع قرار می گیرد و آنان را از توجه و ایمان به مظهر امرالله ممناعت می نماید .

موضوع ظهور موعود و نسخ شریعت و رجعت موعود از آسمان یا محل دیگر و امثال ذلک از سبحات مجلله پرده ضخیمی است که خلق را از عرفان مظهر امرالله محروم می سازد و ارباب قلوب صافی و نفوس طالبه بهمت توجه و تعمق به کشف این سبحات موفق می شوند .

حضرت بهالله در لوح دنیا چگونه حروف علیین بحروف مبدل می گردد میفرمایند

چه که الیوم من عند الله فرض شه ۹ که بچشم و گوش و فواد حد در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمش معانی مستفیز فائز شود و علتی که جمیع ناس را از لقا الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده اند

و به آنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند به
راههای مهلک تقلید مشی نموده اند و از مناهج تجرید
محروم شده اند امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و
لایح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده اند
نظر یه انستکه گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس
آلوده اند والا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی
باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند.

۳۰۲- منظور از جزیره البحر در آثار حضرت اعلی بوشهر است .

جناب ابوالقاسم افغان در کتاب نفیس عهد اعلی
می نویسند :

شهر بوشهر در حوالی سال ۱۱۵۰ هجری قمری
در دوران سلطنت نادر شاه افشار توسط شیخ
ناصر خان پسر شیخ بومهیری از اعراب نجد که
سمت امیر البحرئ کشتیهای ایران را در خلیج
فارس داشت بنا شده است . در ناحیه ای که شیخ
ناصر خان برای بنای بوشهر در نظر گرفت آبادی
کوچکی وجود داشت که بنا بر تصمیم وی زیر
بنای شهر بوشهر شد . در آن زمان در این منطقه
یعنی بیست کیلومتری جنوب این آبادی شهر
کوچکی بنام ری شهر که بقایای آن هنوز باقی
است حکایت از شهر بزرگی می کند که روزی در
قلمرو کشور عیلام و سر راه بحرین بوده است .

بعد از هجوم اعراب جنگ هانی که بین ایرانیان و اعراب در این منطقه روی داد ری شهر رو به ویرانی نهاده از موقعیت شهری آن کاسته شد و فاقد اعتبار گردید .

قدیمی ترین اثری که در آن اسمی از بوشهر به چشم می خورد کتاب معجم البلدان تالیف یاقوت حموی است که در حدود قرن هفتم هجری نوشته شده است .

با وجود اینکه موقعیت طبیعی ری شهر با توجه به پهلو گرفتن کشتی ها و عمق آب دریا بهتر از موقعیت بوشهر است مع الوصف شیخ ناصر خان این قسمت از آن جلگه را برای بنای شهر در نظر گرفت چون این منطقه به صورت شبه جزیره ای در آب پیش رفته است و از سمت شمال و شرق و غرب به دریا متصل است در نتیجه برای حفظ و حراست آن از دستبرد گردن کشان و غارتگران از امکانات بیشتری برخوردار است .

شیخ ناصر خان در آن قسمت از جنوب شهر که به خشکی متصل است دیوار و برج باروتی محکم و متین بنا کرد و در حدود یکصد و پنجاه خانوار از اعیان و تجار ریشهر را به بوشهر کوچانید و برای رفاه آسایش آنان اقدام به بنای مسجد، آب انبار، بازار، دکان و کاروانسرا کرد.

بعد از او پسرش شیخ نصر که در آن منطقه حکومت داشت دنباله اقدامات پدر را گرفت و بر تاسیسات شهری و اماکن عام المنفعه بیافزود. بعد ها تجار میمندی که صاحب مال و منالی شده بودند و میرزا حاج محمد محسن شیرازی با بنای چندین کاروانسرا و دکان رونق بیشتری به آن شهر دادند. اما در حقیقت بنا و آبادی بوشهر مرهون مجاهدت و کوشش شیخ ناصر خان و شیخ نصر خان و اعقاب آنان است که تا سال ۱۲۴۹ هجری قمری در بوشهر حکومت داشته اند.

شیخ نصر مردی با اراده و بلند همت بوده است او حتی برای رفاه و آسایش تجار بوشهری در شیراز اقدام به بنای کاروانسرای کرد .

شهر بوشهر در حدود یک متر و بیست سانتی متر از سطح دریا ارتفاع دارد هوای آن گرم و مرطوب و در فصل تابستان از اواسط اردیبهشت ماه شروع و تا اوایل مهر ماه ادامه دارد اغلب حرارت به ۴۶ درجه سانتی گراد میرسد .

در بوشهر آب شیرین وجود ندارد و آب چاههای اطراف آن همه شور غیر قابل شرب می باشد . در قدیم الایام آنان که بضاعت و توانائی داشته اند آب مشروب و کار ساز خود را از چاه های شیرین در منطقه شبز آباد و بهمنی که آبی شیرین و گوارا دارد تهیه می نمودند و آنان که امکاناتشان اجازه نمی داده از آب انبارهای عمومی داخل شهر استفاده می کردند آب مصرف حمامها عموماً از چاه های داخل شهر که همه شور و آلوده به املاح

دریایی است تهیه می شده است. کوچه های شهر همه تاریک و بدون سنگفرش و هوای آن متعفن و کثیف و آلوده به گرد و غبار بوده که سبب امراضی مثل تراخم و درد چشم در اهالی آن شهر می شده .

در آن زمان شهر بوشهر همه از سنگ های فسیلی بنا می شده که معادن آنها در اطراف آن شهر بحد وفور وجود داشته ساختمان ها معمولا در دو طبقه ساخته می شده ساختمان هائی که دارای سه طبقه باشند بندرت بنا می گردیده . برای خنک کردن و تهویه و تلطیف هوا در فصل تابستان در بعضی منازل تجار و اعیان بادگیرهائی تعبیه می شده که بقایای آن هنوز باقی است . در ایام توقف حضرت باب در بوشهر شهر به چهار محله تقسیم می شده به این ترتیب که بهبهانی ها در شمال ، دهدشتی ها در شرق ، شب بندی ها که بعد ها به کتی ها

شهرت یافتند در سمت غرب و کازرونی ها یا
خشابی ها در مرکز شهر می زیسته اند

بنای گمرک و تاسیسات مربوط به آن در قسمت
شمالی شهر قرار داشته و تجارت خانه ها همه در
آن حوالی بوده است .

چون شهر بوشهر از یک طرف در سر راه تجارت با
هندوستان و چین و قسمتی از اروپا و آفریقا قرار
داشت و از طرف دیگر به شهر شیراز مقر
سلطنت کریمخان زند نزدیک بود دارای اهمیت
اقتصادی و تجاری شد و به سرعت رو به ترقی
گذاشت . در آن برهه از زمان جماعتی از تجار که
از اهمیت نسبی برخوردار و تا حدود قابل ملاحظه
ای از تعدی و تجاوز ارباب قدرت در امان بودند
از شهر های محل سکونت خود به آن شهر رو
آوردند .

امنیت راهها و جلوگیری از چپاول و غارت
راهزنان در دوره زندیه نیز عامل موثری برای
کوشش و فعالیت تجار مقیم بوشهر در شهر شیراز
شد علی الخصوص بعد از این که در سال ۱۷۶۳
میلادی کمپانی شرقی بواسطه اجحاف عمال
حکومت دربندر عباس شعبه تجاری خود را به
بوشهر انتقال داد بوشهر قبلا از ایجاد راه آهن
سرتاسری در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی و تاسیس
تشکیلات بندری در خرمشهر از لحاظ اقتصادی و
تجارت دارای اهمیت بسیار بود

در سال هائی که حضرت باب در بوشهر تجارت
و زندگی می کردند بوشهر شهر کوچکی بود که
تعداد منازل آن از هشتصد و جمعیتش از شش
هزار تجاوز نمی کرد.

۳۰۳- منظور از نزلنا الایات علی تسعة شئون
در آثار قلم اعلی جلد ۱ صفحه ۱۵ نازل شدن
آیات به ۹ شان گوناگون است

حضرت بهاء الله در کتاب مبین که همان کتاب آثار قلم
اعلی جلد ۱ می باشد می فرماید ما آیات را به ۹ شان
مختلف نازل کردیم .

جناب عبدالله المصباح در یادداشت های خود می نویسد
این شئون عبارتند از :

۱- شان الوهیت

۲- شان عبودیت

۳- شان تفسیر

۴- شان علم و حکمت

۵- شان سلوک و عرفان

۶- شان سیاست

۷- شان شریعت

۸- شان تربیت

۹- شان اجتماعی

نقل از کتاب یاد نامه مصباح منیر ص ۱۵۸

۳۰۴- منظور از ان تذکروا الآيتين در آثار قلم

اعلی جلد ۱ صفحه ۱۴ لاهوت و ناسوت است

در کتاب یاد نامه مصباح منیز در لوحی از حضرت عبدالبها و توقیعی از حضرت ولی امرالله در این باره می فرمایند

نورانیت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته این است که می فرمایند ایاکم ان تذکروا فی آیتین ای آیسة لاعوت و آية الناسوت

و حضرت ولی امر الله در توقیع جناب ابراهیم قصابچی مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۲۸ می فرمایند:

واما سنلتم ان آية النار فی سورة الهيكل قوله الاقدس الاعلی ایاکم ان تذکروا فی الآيتين الی الاخر فلمراد نفی صفحات الخلق عن نفسه المبارک الابهی و اثبات عظمة الخالق فی ذاته المهیمن المتباهی لابهی ای انه منزه عن شئون المخلوقیة و فیہ الخالقیة لان عالم المخلوق هو عین الناقض و

الخالق و ما ينسب الى هو الحقيقة الكلمات فهى مقام
العلو و التنزيه و سمو و التقديس قد نفى بهذه الاية
المباركة عن نفسه مايتعلق بالخلق و اثبت لذاته ما
يرجع الى الخالق فقد احذر العباد ان يصفوه بما هو
دون العظمة و لاجلال فسبحانه هو الخالق العظيم و
نسئل الله ان يوند كم على خدمه امره و اعلا كلمته
يجعلكم آية بين برية

۳۰۵- منظور از لوح زبر جدی در کلمات
مکنونه عهد است

سئوال از لوح زبر جدی و لوح محفوظ نموده
بودی این لوح زبر جدی کتاب عهد است و لوح
محفوظ است که محفوظ بود و مکنون بود ظاهر و
آشکار گردید و در بطن کتاب عهد لوح زبر جدی
مندرج و مندمج است

و نیز می فرمایند

و از جمله مطالبی که احباب سئوال کردند معنی
الواح زبر جدی در کلمات مکنونه بوده فرمودند
مراد لوحی از الواح مبارکه است و کنایه از این
که الواح الهیه را باید بر سنگ های گرانبها نقش
نمود

در جلد ۱ صفحه ۱۰۳ و جلد ۲ ص ۱۷۶ نیز
مطالبی در این باره نوشته شده است .

۳۰۶- مقصود از تین و زیتون قرآن دو کوه

مقدس واقع در اراضی مقدسه است

مقصود از تینا و زیتا دو جبل مقدس است که در قرآن به تین و زیتون نامیده شده و در اراضی مقدسه واقع شده اند

.... تینا و زیتا به ظاهر دو جبلند در قدس که انبیای الهی بر آن دو جبل تجلی رحمانی شد و مراد از تجلی خطابات الهیه است که در کتب سماویه اخبار به ظهور کلیه است و این بواسطه انبیا چنان که کتب مقدسه راملاحظه نمائید بشارات الهی را در آن واضح و مشهود می بینید و همچنین مقصود از جبل تینا حقیقت عیسی بود و از جبل زیتا حقیقت محمدیه که مفرس شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه یکاد زینتها یضی و لئ لن تمسه نارنر علی نور بود تینا و زیتا در لفت عبری تین و زیتون است و این همان تین و زیتون

است که در قرآن به آن قسم یاد کرده زیرا محل
تجلیات بودند این است که در قرآن می فرمایند و
التین و الزیتون و طور سینین که محل تجلی به
حضرت موسی بود و هذا البلد الامین که مکه باشد
لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم یعنی فرد کامل
انسان جامع جمیع صفات است

۳۰۷- منظور از عبد حاضر میرزا آقا جان کاتب

وحی می باشد

میرزا آقا جان که نام اصلی او عبد الله و به میرزا آقا جان معروف بود در کاشان به صابون فروشی اشتغال داشت به واسطه زنی از مشتریان از ظهور بدیع آگاه شد و توسط حاجی میرزا تبلیغ شد و به حضرت بهالله مومن گشته به مقام کاتب وحی بودن مفتخر گردید و به خادم الله و عبد حاضر ملقب گشته ۴۰ سال کاتب وحی بود بعد از صعود حضرت بهالله به ناقضین پیوست به سال ۱۳۱۶ در عکا در گذشت .

جناب محمد علی فیهی ناشر محترم نجات الله در کتاب حیات حضرت عبید البها درباره عاقبت پرو بال او می نویسد

عاقبت میرزا آقا خان کاشانی خادم الله که مدت چهل سال بخدمت امر اشتغال داشت در دام حیل و تزویر و تلقینات سوء افکار شیطانان ناقض اکبر مبتلا گشته و حجت یوسف عهد اعلی را بدوام هم معدود از دست

داد و خود را بخسران و وبال ابدی دچار نمودمنا
در همکین کتاب زیر عنوان خادم الله مطالبی درباره
او نوشته شده است

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه شود

خوشه هائی از خرمن ادب و هنر جلد ۴ ص ۲۰

اسرار الاثار جلد ۲ صفحات ۱۷۰-۱۹۶

اسرار الاثار جلد ۵ ص ۱۹۴

رحیق مختوم جلد ۱ صفحات ۵۲۸-۵۳۱

خاطرات نه ساله عکا صفحات ۵۸-۷۹-۵۴-۸۴-۱۴۶

محبوب عالم ص ۲۴۵

نفحات ظهور حضرت بهالله جلد ۱ صفحات ۳۳-۴۹-

۵۰

بهالله شمش حقیقت ص ۱۴۲

کتاب بیادگار ص ۹۸

مخاطرات جلد ۱ صفحات ۴۴۸-۴۵۴

ظہور الحق جلد ۸ بخ ۲ صفحات ۶۴۴-۱۱۳-۱۱۰۲

قاموس ایقان جلد ۲ ص ۱۱۰۷

۳۰۸- منظور از نون و نون دگر ناصر الدین

شاه و نایب السلطنه کامران میرزا می باشد

حضرت ولی امر الله در توفیق مورخ ۴ نوامبر ۱۹۳۳ که در جواب سئوالات جناب اشراق خاوری نازل گشت و در مانده آسمانی جلد ۳ صفحه ۱۸۶ مدرج است می فرمایند

و اما بیان مبارکه که می فرمایند نون و نون دیگر نون اول ناصر الدین شاه و نون ثانی نایب السلطنه لقب کامران میرزا حاکم تهران است

در مورد ناصر الدین شاه در صفحه (۱۵۸) جلد ۳ تحت عنوان رئیس الظالمین مطالبی نوشته شد است

منظور از کامران میرزا حاکم تهران است وی در سال ۱۲۷۲ قمری متولد گردید و در ۱۲۷۷ در سن ۶ سالگی به معاونت پاشا خان این الملک حاکم تهران شد و در سنین کم ناصر الدین شاه القاب و سمت های بزرگ را به معاونت بزرگان قاجاری به او داد در سال ۱۲۸۵ ملقب به امیر کبیر شد و سرداری کل

قششون به او واگذار گردید وزارت جنگ که از وزارت خانه های پر در آمد بود نیز به او موکول گشت.

ناصر الدین شاه در سفر های خود به اروپا نیابت سلطنت را به او می سپرد و در طی این زمان ها حکومت برخی از شهرها را نیز به او دادند .

در سال ۱۳۰۵ امین السلطان موفق شد قدرت کامران میرزا را محدود به حکومت تهران کند در دوران ظفر الدین شاه سمت های او را اخذ نمودند تا اینکه پس از انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ به وزارت جنگ منصوب گشت و در حکومت احمد شاه مدتی حاکم خراسان شد و پس از عزل تا پایان عمر بیکار بود او پس از تحمل یک دوره بیماری در سال ۱۳۰۷ شمسی در گذشت در شرح حال او در مجلد سوم از مجلدات مصابیح هدایت آمده است که جناب فروغی در اواخر ایام خانه نشینی کامران میرزا به دیدارش رفت و آن شاهزاده مغرور که در پایان حیاتش دوام بهائیان را به

چشم دیده بود به فروغی اظهار داشت : باز هم شما
بهائیان که اگر معرفتی است در شما هست.

۳۰۹- منظور از شباهنگ میرزا زین العابدین

کاشانی است

فاضل جلیل اشراق خاوری در کتاب محاضرات جلد ۲
به نقل از حاجی میرزا حیدر علی در معرفی ایشان
می نویسد

میرزا زین العابدین کاشی معروف به شباهنگ اصلا
بچه سر راهی بود که آقا سید رضا از احبا او را از
سر راه برداشته بود کحالی بود از اهل اردستان و زین
العابدین بعد ها به اردستان برد و باو کحالی (چشم
پزشکی) آموخت و چون زین العابدین بجای او کحال
شد و در اردستان زن گرفت بد خلقی و اخلاق زشتش
احباب عذر او را خواستند و زنش هم طلاق گرفت
زین العابدین آمد اصفهان و حضرت سلطان الشهداء از
اونگهداری فرمود و با سو خلقش میساختند در موقع
شهادت سلطان الشهداء زین العابدین رفت طهران و
بکحالی پرداخت و کارش خیلی بالا گرفت آقا جمال او
را با خود همراه کرد و چون خیلی هرزه و بد زبان

بود او را آلت کار خود کرد و همیشه او را در صدر مجلس می نشانید و اهمیت باو میداد او هم باور کرد و میگفت من در اصفهان در هر مجلس که بودم سلطان الشهدا طرف راست من می نشست و محبوب الشهدا طرف چپ من بود و... خیلی نادان و بیسواد بود و به پول میداد که به اسم او شعر بگویند تا در تهران بود تخلص نداشت و در بغداد موصل شب آهنگ تخلص می کرد با آنهمه همه جا احبا باو مهربانی کردند عاقبت در موصل وقتی که خیر نقض آقا جمال را شنید او هم ناقض شد و در همان جا مرد قبرش در موصل است باری شب آهنگ در اوائل سال ۱۳۰۰ هجری با جمعی از احبا بحبس نایب السلطنه افتاد و بواسطه تبری کردن از امر بهمراهی رفیقش شیخ عرب که او لعن کرد می خواست خود را خلاص کند نایب السلطنه که چنین دید آن دو نفر را به چوب بست که شما ها خود پرست و پول پرست هستید و بالاخره بواسطت چند نفر هر دو را از تهران نفی کرد عاقبت شب آهنگ که معلوم شد و از شیخ عرب که

طالب کیمیا و مشغول مشاتی بود معلوم نشد که کجا
رفت و چه بسرش آمد

۳۱۰- منظور از اسم الله آقا سید عبد الرحیم

اصفهانی است

از جمله مومنین اولیه دوره بیان است که در شهر اصفهان به زیارت طلعت اعلی فائز و به شرف ایمان و ایقان نائل آمد والدشان آقا سید عبد الباقی از تجار ساکن اصفهان و تولدشان به قرائن حدود سال ۱۲۲۳هـ ق در شهر اصفهان بوده است به طور یقین تحصیلات ابتدائی و رایج زمان خود بهره مند گردیده تا آنجا که صاحب خط کتابت آیات و احادیث می نموده در اوائل جوانی به شغل بزازی مشغول و بعدها در سلک مریدان و پیروان سید محمد باقر رشتی معروف در آمده و با عقاید و آرا شیخیه نیز آشنا گردیده به طوری که از طرف سید محمد باقر رشتی به سمت اداره املاک موقوفات ناحیه پیر بکران در حوالی غربی اصفهان منصوب شد و مدتی به این کار و جمع آوری محصول مشغول گشت و مورد اعتماد و توجه سید مذکور قرار گرفت.

در حدود سال های ۱۲۵۵هـ ق بر طبق نوشته تاریخ

نبیل مسافرت تاریخی جناب ملا حسین بشرویه ای بر حسب امر استاد بزرگوارش سید کاظم رشتی به اصفهان صورت گرفت و بشارت قرب ظهور موعود اسلام یعنی مهدی صاحب الزمان را شنید تا اینکه در سال ۱۲۶۰ه ق ندای ظهور موعود را از شیراز شنیده و در زمره مومنین اولیه در آمده منتظر ماند تا سال ۱۲۶۲ که موکب مبارک حضرت اعلی به اصفهان نزول اجلال فرموده و در بیت امام جمعه اصفهان سلطان العلماء سکونت یافته و مرتبا به حضور مبارک مشرف و به اصغا آیات و بیانات از لسان مبارک فائز شد و چون صاحب خط و نسخ و رقاع خوشی بودند در حضور مبارک به استنساخ و یادداشت بیانات و فرمایشات مبارک مشغول و با دو کاتب دیگر که در حضور مبارک بودند همکاری می کردند و روزی بر حسب اتفاق حضرت اعلی نوشته های این سه کاتب را ملاحظه و مطالعه می فرمودند و چون نظر مبارک به خط و نوشته آقا سید عبد الرحیم افتاد فرمودند " خط شیرینی داری " شاید بهترین اوقات عمر آقا سید عبد الرحیم همین مدت ۴۰ روز بوده باشد .

ایشان پس از فوز به ایمان دانا در دست اعدا گرفتار و به انواع بلاها مبتلا و مورد استهزا و شماتت آشنا و یگانه واقع به طوری که در بین مردم محله خودشان به جای کلمه رحیم ایشان را شیطان رحیم می خواندند

پس از در گذشت منوچهر خان و حرکت حضرت باب از اصفهان و احوال بابیان آقا سید عبد الرحیم نیز با مراعات و حکمت و گوشه گیری و انزوا ایام خود را به کتابت و تحریر آیه والواح و تکثیر نسخ سوره یوسف (احسن القصص) و سایر آثار حضرت اعلیٰ مصروف به خط خودشان به یادگار گذاشته اند .

از ایشان کتاب خطی دیگری به نام کتاب بیان فارسی و دلائل سبعة و (احسن القصص) و غیره موجود بود که همه آنان توسط اولاد و احفاد جمع آوری و تقدیم محفل روحانی اصفهان گردیده و در کتابخانه امری و محفظه آثار امری موجود می باشد جناب سید عبد الرحیم در اجتماع بدشت شرکت داشت و برای اولین بار به زیارت حضرت بهاءالله نائل گردید در توقیع " المهزه " از قلم حضرت اعلیٰ به اسم الله

الرحيم ملقب گردیدند و الواحی از قلم جمال قدم نیز به
افتخارشان نازل شده است.

سر انجام در سال ۱۳۰۸ ه ق یک سال قبل از صعود
جمال قدم دار فانی را وداع نمودند.

۳۱۱- منظور از ستاره خانم لیدی بلامفید است

آن بانوی انسان دوست که در تاسیس " صندوق پس انداز کودک " سهم اساسی داشته معروف و شناخته شده است جامع جهانی بهائی از وی به خاطر نقش فعال و موثرش در مشارکت و ثبت تاریخ روزمره بهائی همواره با تحسین و احترام یاد نموده و خواهد نمود

مشار الیه افتخار میزبانی حضرت عبدالبها را در لندن طی سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۱۳ داشت و یادداشت های تاریخی فراوانی از سخنرانی های ایشان در پاریس تهیه و تنظیم نمود که عصاره و جوهر خطابات پاریس را شامل بوده و یکی از مهمترین و پیراژترین کتب بهائی محسوب می شود

حضرت مولی الوری به عنوان بزرگداشت و برای تجلیل از خدمات مداوم ایشان لقب " ستاره خانم " را به نامبرده اعطا و مرحمت فرمودند

بعد از صعود حضرت بهالله در سال ۱۹۲۱ لیدی بلامفید نوه اندوهگین و پیر احتراق حضرتش شوقی

افندی را از انگلستان و از شهر آکسفورد که در آن مشغول تحصیل دانشگاهی بودند تا ارض اقدس و حیفا همراهی نمودند

این بانوی عالی قدر هنگامی که در حیفا اقامت داشت با افراد و اعضا خانواده حضرت به‌الله به مرادده و مصاحبه پرداخت که آن مجموعه یادداشت هائی است به انضمام خاطرات خوش و فراموش نشدنی روز هائی که میزبان افتخاری حضرت عبد البها بود محتویات کتاب نفیس دیگر ایشان با نام شاهراه منتخب را تشکیل می دهند

پدرش تعالیم اسمانی حضرت بها الله را توسط لیدی بلامفید در سال ۱۹۷۰ نقطه عطفی در جستجوی مداوم او برای یافتن حقایق روحانی بود او اولین بهائی کشور ایرلند به شمار می رود

مشار الیها مدت ۸ سال عضو محفل روحانی ملی بهائیان انگلستان بود

دختر ایشان " مری باسیل هال " که توسط حضرت
مولی الوری به " پروین " ملقب و مفتخر گردیده بود
مدت ۵ سال در خدمت محفل روحانی بهائیان انگلستان
بود

از برکت هدیه کریمانه خانم هال بود که محفل روحانی
ملی انگلستان توانست به خرید آنچه امروز حظیره
القدس ملی در روتلند گیت لندن نمره ۲۷ می باشد
توفیق یابد

ایشان به سال ۱۸۵۹ م متولد و در سال ۱۹۳۹ م چشم
از جهان فرو بست

۳۱۲- منظور از سراج الحکما میرزا عطا الله

آباده ای است

سراج الحکما که نام ایشان میرزا عطا الله آباده ای می باشد یکی از متقدمین و احبای مخلص آباده بوده وی به امر حضرت عبد البها مامور تدفین رئوس الشهدای نی ریز شد زیارت نامه رئوس اشهدا به افتخار ایشان نازل شده است ایشان محلی به نام حدیقه الرحمن آماده نمودند و خودشان نیز در همان محل مدفونند میرزا عطا الله پدر میرزا حسین خان ضیا الحکما و میرزا بدیع الحکما می باشند .

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه شود

۱- محاضرات جلد ۲ ص ۷۸۲

۲- ظهور الحق جلد ۸ بخش ۱ ص ۵۸۷

۳- آهنگ بدیع سال ۵ شماره ۹

۳۱۳- منظور از پرفسور شیرازی محمد رضا

شیرازی است

محمد رضا شیرازی فرزند معروف به پروفیسور شیرازی فرزند حاجی عباس صراف در بوشهر متولد گردید جوانی فاضل بود و سری پر شور داشت تحصیلات عالیہ خود را در بمبئی به پایان رسانید و در سن ۲۰ سالگی توسط میرزا محرم یکی از مبلغین امر الله مومن گردید و حضور حضرت عبد البها نیز مشرف شد و رسالہ ای در شرح تشریف خود نوشت و در کراچی شغل معلمی را انتخاب نمود بعد ها با کسب اجازه از حضرت ولی امر الله به آمریکا مسافرت نمود ولی متاسفانه در حین شناوری غرق گشته و صعود نمود این واقعه به سال ۱۳۴۵ ش هنگامی که حدود ۴۰ سال داشت اتفاق افتاد بعد ها جسد او را به گلستان جاوید حیدر آباد انتقال دادند .

۳۱۴- منظور از ورقه الحمرا مریم دختر عمه

حضرت بهالله است

مریم دختر میرزا کریم نمد ساب و ملک نسا خانم دختر عمه جمال اقدس ابهی و خواهر مهد علیا حرم دوم حضرت بهالله (مادر میرزا محمد علی) بود او که ده سال از جمال ابهی کوچکتر بود در سن ۱۵ سالگی دو سال قبل از اظهار امر حضرت اعلی به ازدواج میرزا رضا قلی (برادر ناتنی حضرت بهالله) در آمد مریم دارای روئی جذاب و خوئی مهربان بود دارای صفات الهی بود و ایتی از جمال و کمال بود چون ندای جمال اقدس ابهی را شنید بدون وقفه ایمان آورد و مرضی رضای محبوب گردیدزمانی که حضرت بهالله از زندان سیاه چال رهائی یافتند همه دارائی خود را از دست داده بودند پشتشان از سنگینی بند و زنجیر خمیده بود گردنشان متورم و مصدوم شده و سلامت جسمانشان در اختلال بود لذا پیش از آغاز سرگونی مدت یک ماه در خانه میرزا رضا قلی که پزشک هم بود سکنی گزیدند مریم که به عظمت

مبارک پی برده بود به همراه خواهرش فاطمه خانم حرم دوم حضرت بهالله به نهایت محبت در پرستاری آن حضرت کوشید تا حال هیکل مبارک قدری بهبود یافت و با اینکه هنوز صحت کامل حاصل نگشته بود طهران را به مقصد عراق ترک فرمودند حضرت بهالله در تمام دوران سرگونی خود غالباً به خلوص و وفاداری مریم اشاره فرموده و او را مورد مرحمت و عنایت خویش قرار داده اند و الواحی به افتخار ایشان نازل گردیده در ایام سرگونی جمال اقدس ابهی به عراق عرب مریم عاشق شیدائی آن نیر اعظم در نار حرمان می سوخت جمال قدم به این احوال پر و بال مریم شهادت داده است

مریم دارای قریحه شاعری بود در سوز هجران اشعاری سروده است در سال ۱۲۸۴ ه ق مریم به سن ۴۲ سالگی رسیده بود و حضرت بهالله در ادرنه مسجون بودند مریم روز به روز نحیف تر و ضعیف تر می شد تا عاقبت ناله های حزینش پایان یافت و به جنت اعلی پرواز کرد و در آرامگه حضرت

عبد العظیم مدفون گردید بحر اعظم به جوش آمد و
زیارت نامه ای مشحون از بیاناتی احلی نازل گردید و
مقام و منزلت مریم را معلوم گردانید در این زیارت
نامه مریم را ورقه الحمرا نامیدند.

این زیارتنامه در کتاب اختران تابان جلد اول صفحه
مندرج است .

۳۱۵- منظور از حروف اولیه منبعث از نقطه

اولی حروف حی می باشند

این حروف بیانیه که در الواح و آثار منزله به حروف اولیه منبعث از نقطه اولی و مکمن اسرار الهی و عیون ساریه از منبع فیض ربانی موصوف و در قرآن مجید به بیان جاء ربک و الملک صفا صفا مبعوث گردیده اند و حضرت اعلی آنان را در کتاب مستطاب بیان به مقام اقرب الاسما الی الله ستوده و آن نفوس مقدسه را انوار ساطعه از فجر حقیقت کم لم یزل و لا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند خطاب فرموده اند و در مکاشفات یوحنا به پیران که در حضور خدا بر تخت های خودجالس و به جامه های سفید آراسته و به اکلیلی از طلا مکلل می باشند مذکور شده اند قبل از تشتت در بلاد به محضر مبارک حضرت اعلی احضار شدند و آن وجود مقدس در عین تودیع هر یک را بشطری مامور و به وظیفه ای مخصوص

جهت ابلاغ کلمه الله منسوب فرمودند و بعضی را
اجازه معاودت اوطان خویش عنایت نمودند تا در
همان دیار به تبشیر امر پروردگار پردازند در این
شرفیابی هیکل مبارک عظمت مقام و اهمیت
مسئولیت آن جنود مجنده را خاطر نشان ساختند و
امر فرمودند که نهایت حکمت و اعتدال ناس را به
شریعة ربانیه دعوت نمایند "

نبیل زرندی موضوع وصایا و نصایح حضرت
باب را به حروف حی بتفصیل ذکر کرده و چنین
می نویسد

" شما حروفات اولیه هستید که از نقطه اولی
منشعب شده اید . شما چشمه های آب حیاتید که از
منبع ظهور الهی جاری گشته اید از خداوند
بخواهید که شما را حفظ نماید تا آمال دنیوی و
شنون جهان طهارت و انقطاع شما را تیره و آلوده
... اینک در طول و عرض زمین پراکنده و شوید و
قدم ثابت و قلب بی آرایش راه را برای آمدن روز

خدا مهیا و مسطح کنید به ضعف و عجز خودنظر
نکنید به قدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای
خود ناظر باشید.

۳۱۶- منظور از سلمی در اشعار حافظ شهر
سلماس نزدیک چهریق است

جناب ابوالقاسم افنان در کتاب نفیس و خواندنی
عهد اعلی صفحه ۲۸۵ می نویسد

نبیل می نویسد یک روز حضرت باب با جناب ملا
حسین به بام قلعه رفتند و به تماشای مناظر اطراف
قلعه مشغول بودند از فراز آن کوه رود خانه ارس
که مرز فیما بین خاک روسیه و ایران است نمایان
شد به ملا حسین گفتند این همان ساحل رود ارس
است که حافظ به آن اشاره کرده است

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام

پر صدای کاروان بینی و آهنگ جرس

حضرت باب منزل سلمی را به سلماس که چهریق
در قلمرو آن قریه قرار دارد تعبیر فرموده و به
ملاحسین فرموده اند اگر تقدیر جاری بود با من
باشی منزل سلمی را نیز به تو نشان می دادم .

۳۱۷- منظور از شهدای سبعة طهران

نقل از صفحه ۳۸۱ کتاب عهد اعلی

یکی از وقایع مهمه دوره بابیه که چهار ماه قبل از به شهادت رسیدن حضرت باب یعنی در ماه فوریه ۱۸۵۰ میلادی در تهران اتفاق افتاد شهادت هفت نفر از رجال معروف بابی بود که به فرمان میرزا تقی خان امیر نظام انجام گرفت و به واقعه شهدای سبعة طهران معروف گردید

این اتفاق در اثر خیانت سیدی از اهالی کاشان که با سید محمد اصفهانی طرح الفت و آشنائی ریخته و بوسیله او به مجامع بابیان راه پیدا کرده بود بوقوع پیوست این خائن و غدارمشخصات کامل پنجاه نفر از بابی های مقیم طهران را در اختیار سید حسن کاشی که یکی از علما مقیم طهران و از اعلی عدو امر الهی بود گذاشت و مشار الیه آن اسامی را به محمود خان کلانتر طهران تسلیم نمود

محمود خان موفق شد از آن عده چهار ده نفر را که در خانه محمد جیر چی که در دروازه شمیران حضور داشتند دستگیر کند و از این گروه هفت نفر ایمان خود را انکار کردند و از زندان رهایی یافتند ولی هفت نفر بر معتقدات خود ثابت و برقرار ماندند و به بابی بودن خودشان اقرار کردند و در میدان فدا شربت شهادت نوشیدند

۱- حاج سیدعلی شیرازی خالوی حضرت باب معروف به خال اعظم

۲- میرزا قربان علی درویش بارفروش

۳- حاج سید اسماعیل قمی از اهالی فراهان اراک

۴- آقا سید حسن ترشیزی از علما معروف

خراسان

۵- حاجی سید محمد تقی کرمانی از گروه تجار

۶ - آقا سید مرتضی زنجانی از تجار و برادر سید
کاظم زنجانی

۷- آقا محمد حسین مراغه ای

حضرت ولی امرالله درباره ی شهداء سبعة که خال
اعظم یکی از آن ها است می فرمایند:

>>جمعی از نفوس مقدّسه را که به شهداء سبعة طهران
معروفند به تیغ ستمکاران گرفتار کرد. این واقعه ی
دلخراش که چهار ماه قبل از مصیبت جان گداز
شهادت حضرت اعلی در عاصمه مملکت رخ داد
بنفسه مقدمه کشتار عظیمی محسوب می شود که پس از
شهادت آن مظهر مظلومیت کبری در دارالخلافة
طهران روی داد... این واقعه ی مولمه به امر و دستور
امیر نظام وزیر خود رای و خونخوار و تحت نظر
مستقیم وی انجام پذیرفت... مساعی نفوس مشخصه از
طبقات و اصناف مختلفه جهت نجات آن فدائیان
رحمن، مخصوصا اقدام جمعی از تجار معروف و مهم
شیراز و طهران و قبول اهداء فدیّه ای عظیم برای

استخلاص نفس بزرگوار جناب حاجی میرزا سید علی
خال... هیچ یک نتوانست آن سالکان سبیل عشق را از
ادامه طریق باز دارد و از فوز لقای محبوب محروم
سازد...>>

>>دیگر جناب خال اعظم است که حضرت اعلی را از
صغر سن حافظ و پشتیبان بلکه فی الحقیقه پدر مهربان
محسوب میگردید و افتخار مواظبت و سرپرستی
مادر و حرم مبارک را دارا بود. این روح پاک زیر تیغ
ستمکاران در مدینه ی طهران جام شهادت نوشیدند و
به رفیق اعلی پیوستند>>

سرهنگ دوم شیل مینویسد

قتل این هفت نفر باعث برانگیخته شدن جس
همدریو شفقت عمومی شد مردم معتقدند که این
افراد بی گناه بصرف خیالات واهی جان خود را
از دست داده اند نه به دلیل قصد یا ارتکاب به قتل
و اصولا اتهام علیه صدر اعظم را باور ندارند این
هفت نفر در کمال ثبوت و ایمان راسخ به عقاید

خود جان خود را فدا کردند قبل از این که گردن
هایشان زده شود به آنها گفته شد که اگر بگویند
محمد رسول الله رهائی می یابند آنها نهیه این عمل
رضایت دادند و نه ذره ای تزلزل در ایمان خود
احساس کردند .

۳۱۸- منظور از ملکه کرمل ساختمان مقام اعلی
است

بنای مقام اعلی را بر اساس فص نگین اسم اعظم
طبق جدول زیر که مشتمل بر نه خانه است با
توجه به ارزش عددی حروف تهجی در کلمات آدم
و حوا به ترتیبی که توضیح داده می شود احتساب
و سپس ترسیم نموده و جای استقرار رمس اطهر
را در خانه وسط شماره ۵ تعیین فرموده اند

۸	۳	۴
۱	۵	۹
۶	۷	۲

۱ کلمه حوا حرف ح - و - الف به ترتیب دارای
ارزش عددی ۸ - ۶ - ۱ هستند

۲ جمع اعداد جدول فوق از هر طرف چه عمودی
چه افقی چه مورب مساوی با عدد ۱۵ یعنی عدد
حوا است

۳ در حرف های ا- د- م به ترتیب دارای ارزش
عددی ۱- ۴- ۴ هستند که جمع آنها با عدد ۴۵
برابر می باشد

۴ در کلمه ب- ا- ب به ترتیب دارای ارزش عددی
۲- ۱- ۲ هستند که جمع آنها با عدد ۵ برابر می
شود

۵ در کلمه بها حرف های ب- ه- ا- ع به
ترتیب دارای ارزش عددی ۲- ۵- ۱- ۱ هستند که
جمع آنها با عدد ۹ برابر می شود

۶ حاصل ضرب عدد های پنج مساوی با ب و
۹ مساوی بهاء برابر ۴۵ ارزش عددی آدم است و
حضرت باب می فرمایند " انا حی فی الافق الابهی
یعنی من به نام بهاء (الله) زنده هستم .

۳۱۹- منظور از خال اکبر حاج سید محمد دانی
بزرگ حضرت اعلی است .

دکتر امین الله سمندریان در کتاب منسوبین طلعت
اعلی در معرفی خل اکبر می نویسد

جناب حاج سید محمد پسر ارشد خانواده و در
دران خیات پدر میرزا محمدحسین بالاتفاق
تجارتخانه بوشهر را اداره می کرد و بعد از فوت
پدر نیز بق مشورت و توافق خانوادگی مدتیرادر
همان شهر به ادامه کار مشغول بود و مدت پنج
سالی که حضرت رب اعلی در آن شهر به تجارت
مشغول بودند شاهد رفتار و عبادات و رفتار
روحانی خارق العاده آن حضرت بود هنگام
عزیمت و مراجعت ایشان از سفر مکه به اجرای
خدمات آن حضرت پرداخت در سال ۱۸۲۶ عینی
۱۸ سال بعد از اظهار امر حضرت اعلی جناب
حاج سید محمد خال اکبر برای یافتن پاسخی از

برای اشکالات و اشکالات خود از علانم و اخبار
و احادیث درباره ظهور موعود اسلام و ظهور
حضرت باب بافاق حاج سید جواد کربلانی در
بغداد به حضور حضرت بها الله ن=مشرف گردید
وسولات خود را در حضور مبارک عرض نمود و
در نتیجه این اقدام کتاب مستطاب ایقان از قلم اعلی
مازل شد

جناب حاج سید محمد بلا فاصله ایمان آورد و با
نهایت سرور و اطمینان شرح واقعه را بفرزند
جناب حاج محمدتقی در یزد نوشت که سبب ایمان
و ایقان وی و بعدا جناب حاج محمد میرزا علی و
سائرین گردید

جاجی سید محمد خال اکبر مراتب ایمان و ایقان
خویشرا نسبت به امر مبارک در وصیت نامه خود
که دو سال پیش از صعود خویش تنظیم نمودهبود
چنین مرقوم داشت " شهادت می دهم بر این که
وجود مقدس و متعالی که در سه ۱۲۶۰ اظهار

نمودمقام خود را بر حق است و مظهر و کبریائی
خداوند چل شانه بود قرار دین و مذهب و آنچه در
مقامات معرفت خداوندی بیان فرموده جمیعا بر
حق است هر کس اطاعت کرد آن جناب را از اهل
تجارت است و هر کس مخالفت نمود هلاک است
و دین حق امروز همان است که آن حضرت قرار
داده فرموده اند و امروز صاحب دین و مروج این
ملن بیضا حضرت ارفع اعلی جناب بها روحی و
روح العالمین فدا می باشد ظهور مبارک ایشان
اطاعت خداوند است و مخالفت ایشان مخالف
خداوند این است اعتقاد این غریق بجر عصیان
و در دنباله همین وصیت نامه بازماندگان و اقرباى
خود را به تحقیق و تحری تشییق نموده و وصیت
نمود که مراسم غسل و کفن و دفن وی به طریقی
که در امر جدیدمعین^{۱۱} گردیده انجام شود جناب خال
اکبر در سال ۱۲۶۳ در شیراز صعودنمود و جسد
وی در شاهچراغ به خاک سپرده گشت .

سید محمد ملقب به خال اکبر به حضرت اعلی ارادت فراوان داشت به طوری که در حجره ی تجارتی بوشهر، آن حضرت را ابتدا با خود شریک نمود. خال اکبر شدیداً تحت تاثیر بزرگواری و جلالت همشیره زاده ی خود قرار گرفت بود ولی به عنوان امام زمان و ظهور مهدی موعود به ایشان مومن نگشته بود آن ارادت از خلال نامه ای که در بدو ورود هیکل اطهر از مکه به بوشهر به خواهرش نوشته روشن می شود.

ایشان هرگز تصور نمی کرد که خواهر زاده اش همان موعودی باشد که هزار سال مسلمین در انتظار بودند. جناب میرزا آقا افغان پس از هدایت پدر و مادر و سائل هدایت خال اکبر را نیز فراهم نمود. خال اکبر با میل شدیدی که به تحقیق در این امر داشت با برادر خود خال اصغر در سال ۱۲۷۸ هجری قمری عازم سفر عراق شد و آن زمانی بود که حضرت بهالله در بغداد ساکن، و والده مبارک در کربلا مقیم بودند. پس از دیدار همشیره جناب خال حقیقت سفر خود را که ملاقات حضرت بهالله بود به برادر اظهار میدارد ولی

او حاضر به ملاقات حضرت به‌الله نمی‌شود و همان روز به ایران باز می‌گردد. خال اکبر خود به تنهایی بوسیله سید جواد کربلایی به حضور جمال مبارک فائز می‌شود.

خال اکبر به عرض مبارک می‌رساند که با وجود اینهمه علامات که برای ظهور قائم موجود است و تا کنون هیچ یک تحقق نیافته، چگونه است؟ مرا راهنمایی بفرمایید.

حضرت به‌الله به ایشان می‌فرماید:

>> یا خال به مقر خود عودت نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه سبب توقف شما است درست در آن تفکر کنید و معین نمائید. مع جناب اخوی تشریف بیاورید... یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل شد. ما بین عباد به رساله خال معروف و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت <<

حضرت بهالله در یکی از الواح در خصوص تشرف
خال اکبر می فرماید:

>>ولیکن خال اکبر تشریف آوردند من دون اخوی
دیگر. بعد از حضور بحر بیان مقصود عالمیان به شانی
ظاهر که احدی قادر به احصاء نبوده بالاخره فرمودند
ما دوست نداریم که شما از سدره مبارک که بین شما
روئیده و به اثمار حکمت و بیان مزین محروم
مانید<<

بهر حال صورت سئوالات جناب خال اکبر از محضر
جمال قدم به خط خودشان موجود است. پس از نزول
کتاب مستطاب ایقان و مطالعه آن خال اکبر به امر
مومن گشت و به جمال ابهی نیز ایمان آورد. ایشان در
وصیت نامه ی خود ایمان به مظهریت ظهور حضرت
باب و حضرت بهالله را قید نموده اند.

۳۲۰- منظور از خال اصغر میرزا حسینعلی دانی

کوچک حضرت اعلی است

جناب میرزا حسین علی از دو برادر دیگر سنا کوچکتر بود و در یزد سکونت داشت و در ایام حیات پدر شعبه تجارت خانه را در این شهر اداره می نمود .

جناب میرزا حسین علی در اوائل ظهور میل و رغبتی نسبت به امر مبارک از خود نشان نمیداد و چنانچه در زندگانی خال اکبر ذکر گردید از همراهی با برادر بزرگتر خود جناب خال اکبر برای شرفیابی به حضور جمال قدم در بغداد خود داری نمود و حتی حاضر به مذاکره درباره امر اعظم حضرت باب نبود ولی چون نظر عنایت حق بر این خاندان سدره مبارکه سایه ای مستدام داشت حضرات مبلغینی به امر جمال مبارک با او ملاقات و مذاکره نمودند تا بالاخره در سال

۱۲۸۰ هجری بعد از ایمان آوردن جناب حاج سید حسن افنان کبیر بی درنگ به امر مبارک مقبل گشت جناب خال اصغر با حاجیه خانم بی بی گوهر دختر حاج عبد الرسول تاجر شیرازی (همشیره جناب حاج محمد مبلغ) ازدواج کرد که ثمره آن یک دختر و چهار پسر به اسامی زیر بود :
بی بی زهرا بیگم و جنابان حاج میرزا آقا ، حاج سید مهدی ، حاج سیدجعفر ، حاج سید حسین

جناب میرزا حسنعلی ملقب به خال اصغر که از تشرّف بحضور حضرت بهالله سرباز زد، در یزد به تجارت خویش مشغول شد شرح ایمان آوردنش از این قرار است که:

>> خال اکبر از خیالات ضمیر خود در بین راه چیزی به اخوی نگفت ولی به محض ورود به عراق آن را بازگو نمود خال اصغر با وجودیکه سننا کوچکتر بود به محض شنیدن آن برآشفته شده، متعیر میگردد، درشتی کرده میگوید آنی توقف نکرده و

نخواهم کرد و این مطالب را نیز نمی خواهم بشنوم
همان روز حرکت نمود<<

خواهر جناب مبلغ، حاجی محمد شیرازی زوجه جناب
خال اصغر بود و به واسطه همین قرابت ترتیب
ملاقات جناب ملا صادق مقدس خراسانی را با خال
اصغر داد و ایشان به فوز ایمان فائز شد در مورد
تصدیق خال اصغر مذکور است که:

>> در سال ۱۳۸۰ هجری قمری بر حسب دستور
حضرت به‌الله ملاً محمد نبیل قائینی و حاجی سید
جواد کربلانی برای گفتگو با خال اصغر به یزد
رفتند. خال اکبرنیز حاجی محمد ابراهیم مبلغ را که در
آن وقت در شیراز بود برای همکاری آن دو نفر اعزام
داشت آن سه نفر با کمک یکدیگر موفق به تبلیغ جناب
خال اصغر و فرزندشان حاجی میرزا سید حسن
گشت<<

حضرت به‌الله در لوح مبارکی خطاب به خال اصغر
می فرمایند:

>>جناب خال هذا ما نزل به جناب ح سن قبل على-
بسم الله العزيز المنيع لازال مظاهر الهيه به حجتهاى
محكمه متقنه و براهين واضحه لائحه ظاهر شده اند و
معدالك در هر ظهور بر آن هياكل مقدسه وارد شده
آنچه قلم از آن عاجز و قاصر است بسيار تفكر لازم
كه سبب چه بوده و علت چه شده.در الواح پارسيه كه
از قبل مخصوص ذوى القربا نازل شده مصالح و حكم
ربانيه و سبب اعراض بريّه از مظاهر احديه به
تفصيل مرقوم شده.آن جناب بايد به انصاف در آن
الواح نظر فرمايند

...پس تا وقت باقى جهدى بايد تا از كوثر بيزوال
حضرت ذوالجلال محروم نمانيد...<<

۳۲۱- منظور از دو الشهادتین در یکی از
رسائل ابوالفضائل خزیمه بن ثابت از یاران
محمد است

ماخذ اسناد بهائیان جلد ۶ صفحه ۱۷۸

خزیمه بن ثابت از یاران و اصحاب حضرت محمد
و حضرت علی بود که در جنگ صفین بشهادت
رسید خزیمه به خاطر شهادتی که در حق حضرت
رسول اکرم داده لقب ذو الشهادتین باو عنایت شد و
شهادتش بجای دو نفر محسوب گردید

نقل از سایت ویکی پویا

۳۲۲- منظور از ذاکر ذکر بدیع در آثار حضرت

اعلی جناب وحید است

در عظمت مقام وحید و شاحص بودنش در ماموریت خطیری که محمد شاه به او داده بود همین بس که حضرت اعلی در کتاب دلائل السبعه مراتب علم و عرفان او را ستوده اند .

نام جناب وحید یحیی می باشد که چون از نظر حروف ابجد با وحید تطابق دارد لقب او گردید و باین نام معروف شد جناب وحید از اعلم علمای ایران زمین محسوب است و باخلاق و سجایای کریمه که داشت محبوب خاص و عام گشت بطوریکه محمد شاه از میان تمام علمای ایران برای تحقیق و تفحص درباره ادعای حضرت باب او را انتخاب نمود و قدرت حافظه و استعداد فراگیری او بس حیرت انگیز بود بطوریکه به تائید حضرت عبد البها سی هزار حدیث از حفظ داشت .

در آثار مبارکه حضرت اعلیٰ با عناوین ذاکر ذکر
بدیع صاحب حسب شامخ رفیع و شرف باذخ منیع
الناظر بالمنظر الاعلیٰ الساکن فی افق الکبریٰ و
المعارج الی معراج حقایق مخاطب گشته همچنین
در دلائل السبعه به خاطر علو مقام بدیع
می فرمایند " نظر کن در عدد اسم فرد منفرد و
وجید متوحد که احدی از مخالف و مواف منکر بر
فضل آن نیست و کل مقرند بر علو و سمو او در
حکمت و همچنین می فرمایند : در ایمان هر
مومنی بدا ممکن ولی در ایمان وحید اکبر بدا را
راهی نیست حضرت بها الله او را در ردیف
چهارصد نفر علمائی که به حضرت باب ایمان
آورده اند محسوب داشته و او را با القاب
وحید عصر و فرید زمان ستوده اند .

جناب وحید چنان شخصیتی بودند که حضرت باب
در توقیع محمد شاه به او توصیه می نمایند که

برای اطلاع از اهمیت و حقانیت امر مبارک به
جناب وحید مراجعه نماید و از او کسب اطلاع کند
ضمناً در صفحه همین کتاب تحت عنوان
سید یحیی دارابی مطالبی درباره ایشان نگاشته شده
است.

۳۲۳- منظور از بلد الامن در قیوم الاسماء

شیراز است

شهر شیراز در فاصله ۸۹۵ کیلومتری شیراز قرار گرفته که محل طلوع شمش حقیقت حضرت طلعت اعلی و موطن بزرگان شعر و ادب و همچنین مولد کریم خان زند پادشاه عادل و رعیت پرور بشمار می رود سعدی می گوید :

خوشا سپیده دمی باشد آنکه یار ببینم یار

رسیده بر سر الله اکبر شیراز

بدیده بار دیگر بینم آن بهشت زمین

که باز ایمنی آرد نه جور و قحط و نیاز

و اسفا که آقا محمد خان سر سلسله ننگین قاجاریه بسیاری از ابنیه ساخته شده در زمان کریمخان زند را در شیراز ویران ساخت با وجود نقش رستم که مدفن پادشاهان هخامنشی است و قصر باشکوه

آبادانا که توسط خشایار شاه ساخته شده بود و بدست اسکندر مقدونی بکام آتش فرو رفت در حوالی شیراز نزدیک خرابه های تخت جمشید قرار دارند

مدینه موره شیراز در دشت وسیع و خوش آب و هوا با کوه های نسبتا مرتفع احاطه گشته از دیر زمانی آثار و نشانه های وسعت شهری و قصور سلاطین و ابنیه های تاریخی قرار دارد که گواهی بر عظمت و شکوه و جهان سالاری پادشاهان هخامنشی می کند

این مدینه طیبه از قدیم الایام مورد توجه و احترام فرق مختلفه اسلامی اعم از شیعه و سنی قرار گرفته منفق القول بر این باورند که جمعی از فرشتگان و کروبین و ملائکه مقربین در پهن دشت این سرزمین فرود آمدند و در حال ذکر و دعا و تسبیح و تحلیل بر خاک معطر بوسه زده تربت مطهره اش را سجده نمودند از این رو مفسرین

معتبر اسلامی روایاتی از احادیث از قول پیغمبر
اکرم نقل کرده اند از جمله صحیح بخارا که از
ائمہ اهل سنت و جماعت اسن در کتاب خود می
نویسد که حضرت فرمودند

" و الذی بنفسه بیده لو کان الایمان بالتریا لتاوله
رجال من فارس"

مضمون آنکه قسم به خداوندی که جانم در اختیار
اوست اگر ایمانی در آسمان یافت شود از آن رجال
فارس است در تعبیر معتبر ثبت است که سلاطین
و بزرگان ایران زمین هر سال یک بار به شیراز
می آمدند و معتقد بودند که صومعه حضرت
سلیمان در این سرزمین بوده لذا آن را به فال نیک
گرفته خاکش را متبرک می دانستند و نیز جمعی
از ارباب علم و معرفت که به این خاک قدم می
گذارند این اقلیم را قدمگاه نفوس مقدسه می
پنداشتند و می گفتند که خاک فارس محل صاحبان
کرامت و منبع علم و حکمت و مرکز ولایت و

خمیر مایه فقرای بانثه است بهمین جهت نامش را دار العلم گذارده اند و در وصف آینده اش گفته اند که شیراز مثل مردمک جهان بین سایر ممالک خواهد درخشید مورخین و جهان گردان اروپائی که در قدیم به خطه فارس سفر نمودند در وصف این سرزمین و توصیف آب و هوا و لطافت و صفای باغات پر گل و ریاحین و پرندگان زیبای آن شهر در کتب و رسالات خود مطالبی جالب و شنیدنی نوشته اند و گفته اند که شهر شیراز بواسطه قرار گرفتن بر سر راه های شهر های بزرگ قبل از استیلای اعراب اهمیت خاصی داشته است شهرت شیراز بواسطه باغ های زیبای ارم ، دلگشا ، گلشن ، خلیلی ، قصر دشت می باشد لرد کزون که در اواخر قرن ۱۹ در کتاب معروف خود از باغ های باغ تخت ، باغ نو ، باغ جهان نما ، نیز تعریف و تمجید نموده هوای خوش زنده دلی و نشاط پرستی مردم شیراز را ستوده است

پیترو دلا واله جهانگرد ایتالیایی که در زمان شاه عباس صفوی از شیراز دیدن نموده این شهر را عظیم توصیف کرده و از خیابان های وسیع و پر درخت و نهرهای آب روان بازار جالب و دیدنی باغات پر طراوت و نظارت بر هوای لطیف آن سخن گفته است درباره بنای پر شکوه تخت جمشید از صور پهلوانان و شاهان که در دل کوه حجازی شده و نقشهای افسانه ای حیوانات اهلیو صنایع ظریف دستی از منبت کاری و مینیاتور و کاشی کاری های تزئین شده و نفیس آن تعریف تمجید کرده است در زمان دینمی ها شیراز آباد شد و خانواده اتابکان آن را پایتخت خود قرار دادند ولی حمله تیمور لنگ آسیب فراوان دید در سلسله صفویه به اهتمام امام قلی خان شیراز جلوه و رونق خود را بازیافت اما در هجوم افغان ها دو مرتبه به حالت ویرانی در آمد تا اینکه کریم خان زند آن را آباد نمود و ابنیه و آثار زیادی بنا کرد

فتعلیشاه قاجار که در زمان تولد حضرت اعلی
سلطان ایران بود عموی خود را والی شیراز
نمود و کماکان تیول شاهی و حکومت افراد خاندان
سلطنتی گردید

اما شیراز معطره مشرق ظهور بدیع که حضرت
اعلی در کتاب قیوم الاسما و دیگر توقیعات
حضرت باب مبارک به القاب "بلد الامن" "دار
الامن" ملقب فرمودند در اوان ولادت ، رضاعت ،
صباوت و تجارت شهری محصور به شکل قلعه با
خندقی گرداگرد آن تهیه می شد ولی به مرور
زمان قسمت اعظم ابنیه های تاریخی و باغات
مشجر و نهر های آب زلال آن بواسطه هجوم
مردم و تخریب دشمنان رو به انهدام و نابودی
گذارد بطوریکه خانه های کوچک و کوچه های
تنگ و تاریک و کثیف و مملو از خار و خاشاک
شد و زمستان ها پر از گل و لای و نا امن گردید
مقارن غروب آفتاب شش دروازه شهر بع علت

حمله شبانه راهزنان بسته میشد و عبور و مرور قطع می گردید در آن ایام جمعیت شیراز از حدود سه تا پنج هزار تخمین زده می شد که در محله ۱۱ زندگی می کردند این وضع تا شروع سلسله پهلوی ادامه داشت ولی از آن پس رو به بهبودی گذارد بطوری که شهر وسیع خیابان ها عریض و آسفالته شش دروازه خراب و از هر جهت تمیز و نظیف گردید و صفای اولیه آن آغاز شد به قسمی که از شهر های بزرگ ایران محسوب و بسیاری از جشن های ملی در این شهر بر پا گشت

حضرت عبدالبهاء در مناجاتی میفرمایند :

هو الله

ای پروردگار یارین شیراز محرم رازند و در آستان عبودیت با عبدالبهاء همدم و هم آواز آن نفوس هدی کن و آن گروه را مهبط الهام ملکوت ابهی نما تا شور و ولهی انگیزند و مشک و عنبری بریزند

و طربی عطا کن جنبش و حرکتی ببخش تا هر
یک شهباز اوج معرفت کبری شوند و عنقا قاف
ملکوت ابهی گردند از فضل تو امیدوارم و از
الطاف بی پایانت در انتظار تویی بخشنده و
درخشنده و دهنده و مهربان ع ع

و نیز می فرمایند

" ای دمساز پر نیاز شیراز آوازه اش جهانگیر بود
و شهناز مرغ ادبیش به هفت اقلیم میرسد چنانچه
دیوان شعرایش در هر کشوری منتشر و فصاحت
و بلاغت ادبایش در هر اقلیمی مشتهر و بهر لسانی
مترجم گویند هوای شیراز فرح انگیز است و نشاط
خیز آن اقلیم موطن مبشر عظیم بود و آن کشور
مشرق کوکب منور باید شعله اش شدید باشد و
نورش پدید شهابش ثاقب گردد و سهامش نافذ
شمشیرش جهانگیر گردد و کوکبش مهر منیر این
است سزاوار آن مرغزار این است لائق آن دیار

حضرت ولی مقدس امر الله می فرمایند

" خطه ایران علی الخصوص مدینه شیراز سراپا
روشن و منور گردد روح بعالم امکان دهد مطاف
عالمیان گردد "

حضرت عبد البها می فرمایند

"فارس مبدا طلوع صبح تابان بلکه به همت
دوستان اهل آن سامان پرتو مه تابان نمایند و از
فیوضات رب الارباب بهره و نصیب برند

ضمنا در جلد ۵ همین کتاب تحت عنوان ارض
شین و در جلد ۶ صفحه ۱۱۷ تحت عنوان مدینه
الله مطالبی درباره شیراز آمده است .

۳۲۴- منظور از سجن ارض میم گرفتاری حضرت بها الله در آمل است

ارض میم مقصود مازندران است و سجن ارض میم عبارت از دوره زندانی شدن جمال قدم در شهر آمل است که حین توجه به قلعه شیخ طبرسی برای نصرت اصحاب با جمعی از همراهان گرفتار سرباز دولتی شدند و هیکل مبارک را بآمل بردند و در آنجا مجتمع شده فتوای قتل دادند و حاکم محل هیکل اطهر را حبس کرد و بعدا به خانه خود برد و محفوظ داشت و برای ارضای خاطر علمای آمل هیکل مقدس را بسختی چوب زد شرح این داستان را حضرت عبدالبهاء در ضمن نطقی مفصلا بیان فرموده اند مقصود از بیان مبارک سجن ارض میم محلی است که جمال قدم جل جلاله در شهر آمل از بلاد مازندران در توجه به قلعه طبرسی برای نصرت اصحاب دستگیر و محبوس شدند و بفتوای علمای آمل آنحضرت را حاکم امل بچوب بست و

شرح آن در تاریخ امر ثبت است حضرت عبد البها در یکی از خطابات مبارکه می فرمایند قوله الاحلی " امروز می خواهم قدری از مصائب جمال مبارم برای شما بیان کنم در سال سوم ظهور باب یک روز جمال مبارک را در طهران حبس نمودند فردا جمعی از امرا و وزرا دولت اعتراض کردند و وساطت نمودند جمال مبارک بیرون آمدند بعد در سفر مازندران وقتی که رو به قلعه شیخ طبرسی تشریف میبردند شبانه جمعی سوار ریختند و جمال مبارک را با یازده نفر گرفتند و بردند به شهر آمل روزی جمیع علما در مسجد مجتمع شدند هر صنفی با اسلحه ای تجار با تیشه قصاب با ساطور زارع با بیل و کلنگ قصدشان این بود که به هئیت اجتماع جمال مبارک را شهید نمایند علما شروع به سئوالات علمی نمودند هر سئوالی جوی کافی شنیدند جمال مبارک حقیقت ظهور را باده و براهین ثابت نمودند علما عاجز ماندند در صددبر

آمدند که درنوشتجات چیزی بدست آرند لوحی
ازالواح نقطه اولی ازحیبب یکی از خادمین که
موسوم به ملا باقر بود در آوردند در آن لوح یک
فقره از بیانات حضرت امیر مومنان بود که می
فرمایند " محو الموهوم و صحو العلوم "ملا علی
جان که یکی از علمای آمل بود صدا را بخنده بلند
کرده گفت فظیلت باب معلوم شد کسی که سهو را
بصاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است سهو
باید بسین نوشته شود باب غلط نوشته است جمال
مبارک فرمودند جناب آخوند شما خطا کردید و
فهمیدید این عبارت از امیر مومنان است در جواب
کمیل بن زیاد نجفی در وقتی که از آن حضرت
سئوال از حقیقت مینماید چند فقره جواب می
فرمایند در هرمرتبه عرض می کند زدن بیانا تا
انکه می فرمایند " محو موهوم صحو المعلوم "
یعنی کسی که طالب فهم و حقیقت وصول به حق
است باید حق را از موهومات و مسموعات تقالید

پاک و مقدس نماید و ناظر به آنچه مظهر ظهور می فرماید از موهوم بگذرد و بمعلوم ناظر گردد در وقت ظهور رسول الله اگر یهود و نصاری موهومات و مسموعات خود را گذارده بودند و بآن حضرت ناظر شده بودند بحقیقت می رسند این کلمه صحو بصاد بمعنی هوشیاری است و سهو بسین بمنی فراموشی و غفلت است بسیار فرق است ما بین این دو کلمه شما سهو نمودید و غفلت کردید این عبارت صحیح نوشته شده چون این بیانات در جمع حضور خواص و عوام از لسان مبارک ظاهر شد جمیع مبهوت شدند و جهل آن مجتهد واضح شد و کل دانستند که آن آخوند از علم عاری و بری است این فقره بسیار بر علما گران آمد و دانستند که اگر جمال مبارک در چند مجلس در ملا عام بیانات بفرمایند اکثر خلق تصدیق ایشان خواهند نمود لذا متحد شدند که حکم بر قتل جمال مبارک دهند میرزا تقی خان آملی از این مرحله

بسیار خائف و پریشان شد ملاحظه کرد اگر چنین امری واقع شود میان قبیله نوری و لاریجانی که دو قبیله بزرگ دارالمرزند دائره حرب و قتال تا ابد باقی خواهد ماند لذا به خاطرش رسید که محض تشفی قلوب علما و تسکینشان اذیتی به جمال مبارک وارد آورد امر داد جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پای مبارک خون جاری شد بعد از آن آوردند در مسجد پهلوی دیواری نشانند که نزدیک به خانه بود میرزا تقی خان چند نفر از آدم های خود را سرا امر داده بود آن دیوار را از پشت خراب کنند بمحض اینکه دیوار خراب شد جمال مبارک را روی دست به خانه حاکم بردند گماشتگان حاکم نیز چنین کردند و جمال مبارک را از میان آن جماعت بسرعت تمام بردند بخانه میرزا تقی خان تا لجاره خلق خواستند از آن طرف یابند جمال مبارک را بخانه رساندند و درب خانه را بستند و از بالای بام فراش های

حاکم ممانعت نموده بهر نحوی بود متفرق ساختند
و ان تدبیر حاکم سبب شد که علما نتواستند جمال
مبارک را آن روز به قتل برسانند بعد از چند روز
دیگر جمال مبارک به طرف طهران توجه فرمودند

۳۲۵- منظور از شخص معززی که از سنگ
تراشی کسب معاش می نمود در لوح شیخ استاد
اسماعیل معمار است

جناب اشراق خاوری در قاموس لوح شیخ در این
باره می نویسد

این نفس مقدس استاد اسماعیل معمار است که پس
از ورود به سجن و تشریف به محضر جمال قدم
جل جلاله چون شغلش قبلا معماری بود بتراشیدن
سنگ مشغول و بعدا هم بفروش متاعی مزجاة
مانند انگشتدانه و سوزن و سنجاق می گذرانید و
تحصیل معاش می نمود و هر روز مبلغی جزئی
بدست می آورد منزلش در مغاره ای بود که در
خارج شهر حیفا بود و با کمال خلوص و صفا بسر
می برد تا در همان مغاره صعود به ملکوت ابهی
فرمود و جمال قدم جل جلاله از او اظهار رضایت
فرمودند مشار الیه در اوائل احوال طهران معمار

باشی امین الدوله فرخ خان بود و در نهایت عزت
و اعتبار بود و در آخر بر اثر محبت جمال قدم جل
جلاله از اهل و دیار دور شد و مشقتها کشید و
بعراق رفت و با فقر و فاقه بسر می برد و با
زوجه اش که نهایت علاقه را بمشار الیها داشت
بسر می برد مادر زنش بلطائف الحیل بعراق رفت
ودختر خود را بر گر دانید و محتهد کرمانشاه او
را بدون طلاق بعقد دیگری بست باین بهانه که
شوهرش بهائی است و این کار را مادر زنش انجام
داد استاد با ضعف و پیری در آخرکار خود را
بسجن اعظم رسانید جمال مبارک غزلی از مولوی
را باو دادند که بخواند و ترنم نماید " ای عشق منم
از تو سرگشته و سودائی

نقل از قاموس لوح شیخ

۳۲۶- منظور از دجال امر حضرت بها الله
سید محمد اصفهانی است

جناب اشراق خاوری در قاموس لوح شیخ جلد ۲
صفحه ۸۱۲ در باره او می نویسد

سید محمد اصفهانی معروف به دجال و اغوا کننده
یحیی ازل است که در بغداد مصدر فتنه و فساد بود
و در دوره غیبت جمال قدم جل ذکرة در جبال
کردستان بفتنه و فسق و فجور مشغول بود جام
های مسین سقا خانه ها می دزدید و می فروخت
روزی چند کبوتر از صحن کاظمین دستور داده
بود بگیرند می پخت و می خورد در کربلا شب ها
زوار متمول را در کوچه و بازار تاریک لخت می
کرد و آنچه داشتند به یغما می برد حرکات زشت
او بسیار است و در لوح احبای آمریکا هیکل
مبارک حضرت ولی امر الله جل ثناہ بتفصیل
مرقوم فرموده اند. بالاخره جمال قدم جل ذکرة سید

محمد را طرد فرمود او با اعدا همدست شد و پس از نفی جمال قدم جل زکرة بسجن عکا سید محمد و رفیقش آقا جان کج کلاه در اطافی که در دروازه عکا داشتند مراقب بودند و اگر زائری می خواست مشرف شود او را بمامورین معرفی می کردند چون فتنه و فساد آنان به نهایت رسید جمعی از یاران با توجه به آیه بیان مبارک که می فرمایند هر کس سبب حزن من یظهر الله شود او را بکشید با هم متحد شده در اول با سید محمد و سه نفر دیگر معاشر شدند اطمینان آنان را جلب کردند و شبی همه را دعوت کرده بود بر آنها تاختند و کارشان را ساختند این واقعه بسال ۱۲۸۸ هجری قمری در عکا واقع شد شرح این داستان را جمال قدم جل جلاله در لوح استنطاق فرموده اند

ضمنا در جلد اول این کتاب نیز تحت عنوان قد اخذ من اغواک مطالبی درباره او نوشته شده است

۳۲۷- منظور از صیاد ماهی در لوح شیخ
شمعون صفا یکی از حواریون دیانت مسیحی است
در کتاب لوح شیخ جلد ۲ صفحه ۸۸۹ دربارہ او
می نویسد

مقصود از صیاد شمعون صفا موسوم به پطرس
است در کتاب قاموس کتاب مقدس در معرفی او
می نویسد:

پطرس حواری در زبان سریانی پطرس را کیفاس
خواندند یعنی سنگ و او یکی از دوازده حواری و
هم یکی از سه نفر اصحاب خاص خداوند ود ...
بکیفاس یا پطرس مسمی شد و ثبوت مفاد و معنی
این اسم در وقتی بود که با رسولان دیگر مسیحیت
و الوهیت مسیح را بدلیری اقرار نمود پطرس چون
فرزندی نداشت بنا بر این نمی توان نرجس یا
ملکیه دختر برادر قیصرروم را از نواده های
پطرس دانست چون شیعه در داستان نرجس و یا

ملکيه مادر امام غائب در سرداب سامره مشار
اليها را از اولاد شمعون صفا يعنى پطرس دانسته
اند اما اين گفتار پايه و مايه اى ندارد چه که
پطرس رسول که همان شمعون صفاست فرزندی
نداشته است کلمه صفا که در اسلام معروف و لقب
شمعون است معرب کلمه کيفانوس يا کيفياست که
بمعنى سنگ و صخره است و از اين جهت باین
لقب معروف شد که مسيح باو فرمود انت الصخرة
النبى بشرحیکه تز قبل گذشت و شرح آن در انجیل
متی مسطور است .

۳۲۸- منظور از مقعد صدق قرب به درگاه

الهی است

مقعد صدق عبارت از مقام قرب است چون بنده از غفلت و نفس و هوی مقدس شود و اراده خود را در اراده الهیه مستهلک سازد و بافق اعلی ناظر شود و از جمیع من فی الامکان منقطع گردد جایگاهش در مقعد صدق است یعنی در جایگاهی می نشیند که به حضرت کردگار نزدیکست و از انوار جمال ابهی قلبش مشرق و منیر است

این اصطلاح مقعد صدق در قرآن مجید رده باره سوره القمر نازل شده است قوله التعالی ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد الصدق ملیک مقتدر " یعنی جایگاه اهل تقوی در بهشت است که در اطرافشان نهرها جاری است در پیشگاه خداوند که پادشاه با قدرت و تواناست از این مقام بمقام قرب الهی نیز تعبیر می کنند

۳۲۹- منظور از واسطه کبری در لوح شیخ

مظهر ظهور است

منظور از واسطه کبری وجود مظهر امر الله است که واسطه بین حق و خلق است حق تعالی کمال صرف و جمال مطلق بما لا یتناهی و خلق نقض صرف نیستی محض است خلق باید برای رفع نقض خود از معدن کمال و جمال کسب فیض نماید و لکن واسطه ای کبری لازم است که از یک طرف با عالم امر و غیب ارتباط داشته باشد و از طرفی دیگر با عالم خلق مرتبط باشد و فیض فیاض مطلق را از ملکوت الهی بگیرد و بعالم خلق و نقض برساند و گر نه نقض صرف هرگز نمی تواند با کمال بحت با حدود رابطه برقرار کند زیرا عالم خلق محدود است و عالم حق تعالی غیر محدود و هرگز محدود را با غیر محدود برخوردی حاصل نشود و گر نه یا غیر محدود شود و یا غیر محدود محدود گردد و این هه بدیهی است که کحال

است مظهر مقدس امر الله که قائم ذات حق در عالم
اکر و خلق است واسطه کبری برای رسانیدن
فیض از فیاض مطلق و کمال بحت بعالم خلق که
نقض صرف و نیستی محض است الذی کان مقام
نفسه فی عالم الامر و الخلق نص مبارک در کتاب
اقدس است از طرفی عرفان حق تعالی بر خلق
واجب فرض است ما خلقت الجن و الانس الا
یعبدون که بمعنی لیعرفون بنص حضرت صادق
علیه الاسلام است نصوص قرآن است و در
صلوي صغير نازل شده " اشهد يا الهی بانک
خلقتنی لعرفانک و عبادتک و از طرف دیگر
عرفان حق تعالی برای خلق که معدن خطا و نقض
است بلاواسطه غیر ممکن است در صلوة کبیر
نازل شده " سبحانک من ان تصعد الی سما قریک
اذکار المقربین او ان تصل الی فنا بابک طیور
الاقنڈة المخلصین " علی هذا وجود واسطه لازم
است کهاز مبدا قدیم فیاض علی الاطلاق کسب

فیض کند و بخلق عطا فرماید وما یطبق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی در سوره نجم قرآن مجید
اشاره بهمین مدعاست و بیان مبارک " تالله ان بها
ما ینطق عن الهوی کاشفین راز نھان است و
عرفان مقروض بر عباد در عالم امر و خلق اشهد
بان من عرفک فقد عرف الله فقد غاز بلقاء الله
کهدر زیراتنامہ نازل شدتصریح بهمین سر نھان
است

گویند در مثل مناقشه نیست امواج رادیو در
سراسر عالم پخش است ولی انسان فقط وقتی می
تواند آن را بشنود که واسطه دستگاہ گیرنده ما بین
انسان و دستگاہ فرستنده واسطه باشد و بدون
واسطه مزبور استفاده امواج از رادیو ممکن نیست
دستگاہ گیرنده مخصوص اخذ امواج از دستگاہ
فرستنده ساخته شده و باید ہمین دستگاہ گیرنده
موجود باشد تا انسان تواند از اخبار و وقایع دیا با
خبر شود و از هیچ دستگاہ و آلتی جز همان

دستگاه گیرنده که مخصوص اخذ امواج صادره از دستگاه فرستنده از چیز دیگر ساخته نیست سایر اسباب و آلات فی المثل اگر از طلا و الماس هم باشد فی المثل نمی توانند از عهده اخذ امواج بر آیند زیرا برای این کار ساخته نشده اند مظاهر مقدسه الهیه هم که سلاطین عالم امر و خلق ابد برای همین کار یعنی مظهریت و واسطه بودنین حق و خلق ساخته شده اند این کار فقط از آنان ساخته است و از دیگران هر چند حکیم و عارف و فیلسوف باشند ساخته نیست زیرا برای همین کار ساخته شده اند علمی شدید القوی اشاره به همین مطلب در قرآن مجید سوره النجم نازل شده و بین مبارک اشهد بجمالک ظهر جمال المعبود و بوجهک لاج وجه المقصود در زیارتنامه اشاره به همین لطیفه روحانیه است و از این جهت است که مدعیان کاذب هیچوقت بمقصود نرسیده و سبب

هدایت هیچ کس نشده نخواهند شد زیرا برای این
کار ساخته نشده اند

نقل از قاموس لوح شیخ

۳۳۰- منظور از یکی از سادات بزرگوار در

لوح شیخ آقا سید افنان کبیر است

مقصود جناب افنان کبیر آقا سید حسن برادر
خدیجه خانم حرم محترمه حضرت اعلیٰ جل ذکره
است مشار الیه در اوائل حیات تجارت جزئی
داشت و بعد ها عازم ارض اقدس شد و سفری
ببیروت رفت و بعد بعکا وارد شد و معتکف شد و
بعد از صعود جمال قدم جل جلاله در عکا صعود
کرد هم او است که ادای مجتمع در استاکبول
نسبت سرفقت باو دادند و شرح آنرا حضرت عبد
البها جل ثنائه در تذکرة الوفا در ضمن شرح احوال
افنان مزبور بیان فرموده اند و بیان این لست قوله
الاحلی :

حاج میرزا افنان و از اعظم مهاجرین و مجاورین
حضرت حاجی میرا حسن افنان کبیرند که در ایام
اخیر بشرف هجرت و جوار عنایت پروردگار

موفق گردید حضرتش بنقطه اولی روحی له الفدا
منسوب و از افنان سدره مبارکه بقلم اعلی
منصوص ۰۰۰۰ بتحصیل علوم و فنون پرداخت ...
حتی در علوم مادی نظیر ریاضی و هندسه و
جغرافی نیز ماهر بود در لیل و نهار اوقاتی
قلیله صرف تجارت می نمود ولی در اکثر اوقات
در مطالعه و مذاکره می گذرانید ۰۰۰ بعد از صعود
حضرت اعلی روحی له الفدا مواظب خدمت حرم
طیبه طاهره ضجیع جمال کبریا بود و باین منقبت
عظمی موفق گردید و در ایران از فرقت حضرت
رحمن محروم و پریشان بود تا آنکه سلیل جیش
بشرف صهریت فائز گردید ... ایران را بگذاشت و
بظل عنایت جمال مقصود شتافت باری مدتی
بیروت رفت بعد مراجعت به ارض مقصود نمود
و در جوار قصر حصر افکار در فضائل عالم
انسانی کرد بسیار از اوقات به اکتشافات نجوم
مشغول بود تا آنکه صعود حضرت معقود

وقوع یافت جمعیت خاطر پریشان شد تحمل
فراق ننموده در مدت قلیله روح مبارکش ترک این
جهان نموده بجهان تبدی شتافت ... قبر شریفش در
عکا در متشیه است انتهی

نقل از قاموس لوح شیخ

۳۳۱- منظور از واقعه رمی شاه سو قصد چند

نفر از بابیان به ناصر الدین شاه است

پس از شهادت حضرت باب و آزار و تعقیب اصحاب متوقف نگشت و به شهادت حضرت عبد البها بیش از چهار هزار تن از بابیان در سال های ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ هجری قمری در گوشه و کنار ایران به شهادت رسیدند هر نفسی در دهکده ای بود چون احتمال ایمان او به حضرت باب می رفت از زیر شمشیر می گذشت این وقایع همه ناشی از خود کامگی میرزا تقی خان امیر کبیر بود و همچو گمان می نمود که به شدت عمل و قتل بابیان این جماعت مضمحل خواهند شد حال آنکه پس از مدتی بطلان تصور او آشکار گشت و امر بدع در قلوب نفوس تازه دیگری از ایرانیان نفوذ یافت .

در ایامی که حضرت عبد البها در کربلا تشریف داشتند چند تن از بابیان در آن شهر گرد هم آمده و

مشورت در نحوه انتقام از مسئولان شهادت حضرت باب می نمودند این گروه از اصحاب تصور بل یقین داشتند که شخص ناصر الدین شاه (علاوه بر امیر کبیر که به تازگی مقتول گردیده بود) در آن واقعه هائله مقصر و مسئول همه بلایای وارده بر اصحاب و شهادت هزار تن از مومنین مظلوم و معصوم است بانی این گرد هم آئی جناب ملا شیخ علی تشیری ملقب به عظیم بود عظیم مردی شجاع و جسور بود و همواره می کوشید تا به نحوی وسائل استخلاص حضرت باب را از سجن آذربایجان فراهم نماید و پس از شهادت آن حضرت خیال انتقام از امیر کبیر و شاه ایران داشت لذا نقشه قتل شاه را طرح و چند تن بابی دیگر از جمله سلیمان خان تبریزی را با خود موافق نمود بابیانی که با طرح عظیم موافقت و همراهی داشتند غالباً در خانه سلیمان خان در محله سرچشمه اجتماع می نمودند میرزا یحیی ازل نیز

بتصریح جمال ابهی در کتاب بدیع در آن اوقات به ترغیب بابیان در اجرا طرح عظیم دخالت و چند روزی نیز در خانه سلیمان خان اقامت داشت و بعد که زمان اجرا طرح رسید فرار نمود و پنهان گشت عظیم قریب یک سال پیش قصد اجرای نقشه خویش را داشت ولکن توفیق نمیافت طهران در آن روزگار قلعه محکمی بود که راه آمد و شد جز شش دروازه نداشت و طرف آن را خندق های پهن و عمیق فرا گرفته بود آن عده بابی بارها تلاش کرده بودند که شاه را در داخل شهر مقتول نمایند ولکن موقعیت مناسبی پیش نیامده بود زیرا چند فوج و از جمله فوج عرب ، افشار ، ترکمن و خراسان و کردستان از ارگ شاهی محافظه می نمودند شب ها نیز دروازه ها را می بستند لذا راه فرار از شهر برای احدی نبود البته جاسوسان دولتی مراقب احوال مردم بودند مثلا جناب سلیمان خان را که با لباس مردم کربلا حرکت می نمودند زیر

نظرداشتند جناب عظیم نیز بطور کلی از دید
ماموران پنهان نبود و تردد او را نیز جلوی مسجد
شاه به محله سرچشمه زیر نظر می گرفتند و لکن
هرگز تصور نمی نمودند که این چند تن بابتی قصد
قتل شاه را دارند

شیخ علی عظیم پس از مراجعت حضرت بها الله
از کربلا طرح خود را مبنی بر نقشه قتل شاه
بعرض آن حضرت رسانید حضرت بها الله او را با
سخنانی قاطع از اجرای طرح بر حذر داشتند و
عواقب شوم چنین طرحی را دقیقاً به او خاطر
نشان فرمودند و لکن عظیم با آنکه ارادت و
اعتقادش به حضرت بها الله عمیق بود بانذار
مبارک گوش ننمود و نمود آنچه نمود چند تن از
بابیان غیر مسنول تحت تاثیر افکار او حتی بی
آنکه با وی مشورت نمایند در روز بیست و هشت
شوال سال ۱۲۶۸ هجری قمری در نیاوران با
سلاح گرم و شمشیر به ناصر الدین شاه حمله

نمودند عناصر اصلی این حمله صادق تبریزی و فتح الله حکاک قمی بودند شاهزاده علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه در کتاب متنبین می نویسد که دوازده تن از بابیان سلاح های سوزنده و برنده خود را در زیر لباس ای کهنه که پوشیده بودند پنهان نموده اطراف قصر نیاوران پراکنده گشتند و منتظر فرصت مناسب برای قتل شاه بودند احتمالا بابیانی که قصد قتل شاه را کرده بودند از اخبار شایع و از جمله اعلان روزنامه وقایع اتفاقیه اطلاع داشتند که حاکی از آن بود که ناصر الدین شاه بعلت خوشی هوای رودبار و وجود کبک فراوان در اوشان قصد شکار در آن نواحی دارد و قریبا از قصر نیاوران بدان صفحات خواهد رفت روز نامه یدکی نمره هشتاد همان وقایع اتفاقیه می نویسد " روز یکشنبه بیست و هشتم شهر الشوال مکرم که سرکار آقا همایون شاهنشاهی بعزم شکار چند روزه از قصر بیلاق نیاوران ...

تشریف فرمای شکار گاه بودند شش نفر از الواط و اشرار و اهل خیانت به بهانه عرضچی گزری و تظلم به رکاب همایون شاهنشاهی نزدیک شدند بقصد آسیب وجود مسعود همایون دست به قمه وتپانچه زده اغلبی را بکار بردند بحمد الله تعالی هیچ یک از آلات و ادوات آنها کارگر نیامد سه نفر آنها بدست آمده یک نفر بدست ملتزمین رکاب مستطاب در حضور همایون به سزای خود رسید و دونفر دیگر گرفتار شدند و سه نفر هم از اقرار تقریر آن دو نفر که دستگیر شده اند در چاه های قنوات خود را پنهان نموده اند " از محتوای این روزنامه فوق العاده روزنامه وقایع اتفاقیه روشن می شود که مسئولان امور و روزنامه هنوز چیزی به هویت واقعی و عقیدتی مهاجمان نبرده بوده اند از محتوای روزنامه ۸۱ روزنامه وقایع اتفاقیه سوم ذوالقعدة معلوم می گردد که مهاجمان دو ساعت و نیم پس از طلوع آفتاب روز بیست و

هشتم شوال به شاه حمله کرده اند در این ساعت شاه همراه میرزا آقا خان صدر اعظم مستوفی الممالک میرزا کاظم خان ، نظام الملک اسد الله خان میر آخور و تنی دیگر از امرا و مستوفیان پیاده از قصر نیاروان خارج گردیده و پس از لحظاتی به صدر اعظم و دیگر ملازمان اذن سوار شدن بر اسب های خود داده است در آن اوان چند تن از چاکران پا نگاه داشته اند تا سوار بر اسب شود که ناگاه مردی با لباس دهاتی کردی برتن کرده بود جسورانه پیش دویده و اظهار نموده عرضی دارم در این حال چند تن از چاکران پیش دویده با وی گلاویز شده اند ولکن مرد مزبور طپانچه به سوی شاه خالی کرده اما تیر به خطا رفته است در این بین اسد الله خان میر آخور با قمه به دست شخص مهاجم دوم زده که طپانچه از دستش رها گشته است باوجود این قمه از بغل در آورده و قصد حمله به شاه داشته که ملازمان شاه

او را دوره نموده مقتول داشته اند هنوز ملازمان شاهی با وی در ستیز بوده اند که شخص سومی با طپانچه به شاه حمله کرده اما این بار نیز تیر اصابت ننموده است از محتوای روزنامه وقایع اتفاقیه روشن است که سه تن از مهاجمان یک تن مقتول و دو تن اسیر گردیدند شاه پس از این حادثه به صنوق خانه که در آن حوالی بود رفت در بازرسی که از بدن شاه بعمل آمد دانسته شد که چند ساچمه پوستش را خراشیده و تن او را آزرده است در این روزنامه نیز ذکری از ماهیت عقیدتی مهاجمان نیست ولکن در شماره هشتاد و دوم روزنامه وقایع اتفاقیه مورخ دهم ذوالقعدة تصریح شده که بر اثر بازجویی از مهاجمان روشن گردیده که آنان افرادی از جماعت بابی اند در این شماره اشاره شده که پس از تحقیق معلوم گردیده که کلا سیخ علی ترشیزی طراح این نقشه بوده و در خانه سلمان خان تبریزی با حضور محمد صادق

- تبریزی و تنی دیگر از بابیان تصمیم بر این
جسارت گرفته اند حاجب الدوله فرایشان شاهی سی
و دو تن از بابیان را بازداشت نموده اند در این
شماره و در روزنامه پیوست شماره هشتاد و سه
مورخ هفدهم ذوالقعدة مطالب مهم دیگری از جمله
بازداشت حضرت بها الله درج گردیده .

۳۳۲- منظور از ملا علی ملا خدا بخش
قوچانی یکی از حروف حی است

ملا خدا بخش اهل قوچان و معروف به ملا
علی از بلاد خراسان و از تلامذه سید کاظم
رشتی بود که پس از فوت آن بزرگوار با ملا
علی بسطامی و دیگر همراهان به شیراز رفت
و وقتی که ندای قائمیت حضرت باب را شنید
به درجه ایمان فائز و جزء حروفات حی
محسوب گشت او پس از اجتماع با دیگر
حروفات حی در منزل خال اعظم در حضور
طلعت اعلس به شهرهای مختلف ایران سفر
نمود و ندای امر بدیع را بسمع عموم رسانید

ملا خدا بخش که از لسان اطهر به حروف حی
تمسیه گردید چنان آتش عشق و محبت مولایش
در قلبش زبانه کشید که بی محابا به تبلیغ و

تبشیر کلمه الله مشغول شد و چون از لسان مبارک شنید که باید مانند چشمه آب حیات از منبع الهی جاری شده مردم را سیراب نماید بلا درنگ کمر همت محکم بست و باشاعه امر مبارک پرداخت و پیوسته روزی را به خاطر می آورد که حضرت اعلیٰ به آنها فرمودند:

"بیانات مبارکه حضرت مسیح را به خاطر آورید که فرمود وقتی که می خواهید برای تبلیغ به اطراف بروید شما مثل آتشی هستید که در شب تاریک بر فراز کوهی بلند بر افراخته گردد باید مردم از مشاهده نورانیت شما مهتدی شوند باید طهارت و ذات و حسن رفتار و گفتار شما طوری باشد که مردم دنیا بواسطه مشاهده آن بسوی پدر آسمانی که منبع فیض جاودانی و سرچشمه فضل ابدی است متوجه گردند شما فرزندان آن پدر روحانی هستید بواسطه اعمال

خود باید مظهر صفات الهیه گردید تا مردم نور
الهی را در شما مشاهده کنند شما نمک زمین
هستید اگر نمک فاسد باشد با چه چیز اصلاح
خواهد شد "

خدا بخش موفق گردید تا پسرش مشیت الله و
دامادش درویش علی اکبر را به امر جدید
دعوت نماید چون آن دو مومن شدند مود ایذاء
مردم و عمال حکومت قرار گرفتند

میر علم خان امیر قائن که مردی متعصب و
جاهل و مشهور به شقاوت و بی رحمی بود و
همچنین با امر جدید مخالفت می ورزید
دستور داد که درویش علی اکبر داماد خدا بخش
را گرفته به بند کشند و نهایت جور و ستم بر او
روا داشت بطوریکه مدت دو سال او را در
قریه سر چاه در چاهی محبوس کرد و به چهار

میخ کشید و امر نمود که موهای سرش را با دست از بیخ بکند او که تازه از سفر عتبات برگشته بود دچار این بلیات گشت ولی شجاعتی بخرج داد که امیر قائن را به تعجب وا داشت

بالاخره به وساطت حاجی ابراهیم شریعتمدار سبزوار که باطنا مومن بود از زندان خلاص گردید ولی چون پسر خدا بخش که مشیت الله نام داشت به دیدار درویش علی اکبر به زندان رفته بود بدستور میر علم خان ظالم در قریه علی آباد در عمارت بیلاقی امیر گرفتار و بدستور او این طفل ۱۵ ساله را آنقدر چوب زدند و پایش را در فلک گذاردند تا زیر ضربات چوب جان داد و شهید شد

پس از شهادت آن کودک نازنین امیر دستور داد
که جسد مطهرش را به قریه نوفرست برده دفن
نمایند

ملا خدا بخش در بین مردم به ملا علی شهرت
داشت مردم او را به همین اسم صدا می کردند
ملا خدا بخش پس از اینکه شهر به شهر سفر
نمود و مژده ظهور قائم را به مردم رسانید و
باعث ایمان کثیری از ناس شد به کربلا سفر
کرد

او در کربلا مانند ایران به هدایت خلق مشغول
گشت و پیوسته در فکر آن بود که نصیحت و
وصیت حضرت اعلی را مجری دارد و
رضایت خاطر مولایش را فراهم آورد

ملا خدا بخش تا آخر عمر گرانمایه و عزیزش
در کربلا ماند و خدمت نمود تا به مرگ طبیعی

در آن شهر صعود نمود و روح پر فتوحش از
این جهان به ملکوت اعلی قرین الطاف
پروردگار گردید علیه رضوان الله

۳۳۳- منظور از عزیز سید حسین کاتب وحی

است

سید حسین کاتب اهل یزد و کاتب وحی حضرت
اعلی در قلعه ماکو و چهریق بود ایشان در کتاب
قیوم الاسما به لقب عزیز مفتخر و متباهی شد پدر
او شیخ احمد از فضلالی شیخیه و از شاگردان سید
کاظم رشتی محسوب که با عائله خود در کربلا
زندگی مینمود

سید حسین اطلاعاتش درباره تعالیم حضرت باب
زیاد بود چنانچه آن حضرت در توقیعی به یحیی
ازل میفرمایند که آنچه را نمی داند از سید حسن که
حامل جواهر علم الهی است بپرسد

حضرت بهالله در این باره میفرمایند

"الیوم کل به کلمات بیان از منزل آن محتجب مانده
اند مع آنکه مراد الله مطلع نبوده و نخواهد بود
چنانچه آن جمال قدم به روسای بیان مرقوم فرموده

اند که مراد الله از کلمات او از حق که تلقاء وجه
بوده سنوال نماید چه که شما عارف به مراد الله
نیستید و حرف حی مذکور جناب آقا حسین بوده
وهواستشهد فی سبیل مولاه و فائز نشد نفسی به لقا
او تا از معانی کلمات صمدنیه استفسار نماید و
مقصود از این کتاب که لسان رحمن فرموده آنکه
که روسا بداندند که عارف بر کلمات الهیه نبوده و
نیستند چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور
به مقرر اعلی ارتقا جست تفکروا فی ذلک یا اولی
الافکار

حضرت ولی امرالله درباره او می فرمایند :

کاتب وحی و مصاحب حضرت اعلی در جبلین
ماکو و چهریق آقا سید حسین یزدی ملقب به عزیز
را نیز در دام عوانان گرفتار و به شهادت کبری
فائز ساخت این عاشق پر جذبه جمال مبین و
دلباخته آن روی نازنین صاحب مقام و منزلتی
رفیع و محل وثوق و اعتماد آن سید ابرار بود و

در تعالیم و آثار مولای خویش تمعن و تبصر
فراوان داشت هر چه اولیای امور خواستند وی را
از صراط مستقیم منحرف کنند و وسائل نجات و
استخلاصش را فراهم سازند اعتنا ننمود و به کمال
حب و شوق نیل به مقام منیعی را به هنگام شهادت
حضرت باب در سرباز خانه تبریز از آن محروم
مانده بود خواستار گردید آقا سید حسین در همان
احیان که حضرت به‌الله در سیاه چال تهران
محبوس بودند او هم در همان زندان به قید افتاد
و در حالی که خاطرات مصاحبت مولای خویش را
در ایام سجن آذربایجان در صفحه ضمیر مترسم
می نمود از محضرمنیر جمال اقدس ابهی کسب
فیض و نورانیت می کرد و تسلی و تشقی خاطر
میجست تا عاقبت در اثر خونخواری و قساوت
عزیز خان سردار که طاهره مطهره را به شهادت
رسانید آن شیفته دلبر احدیه نیز برتبه منیعه فدا
فائز گردید و به ملکوت ابهی پرواز نمود

او از بین تمامت مومنین به این عنایت اختصاص یافت که قریب حیات حضرت نقطه اولی کاتب حضور و مطع بر اسرار این امر گشت و به لقب عزیز مفتخر و به عنوان کاتب وحی و کاتب البیان مشتهر گردید

هیکل مبارک در ضمن توقیعی درباره اش می فرمایند

"و ان من كان عند ربك قد علمناه جواهر العلم و الحکمة فاستتبني عند فا نا كنا لمنبئين و لتكر منه من عند ربك بما كنت عليه المقتدرين"

سید حسن کاتب یزدی در الواح و آثار طلعات مقدسه بالقباب کثیری مفتخر و متباهی گشته از آن جمله :

عزیز سید عزیز ، مخزن وصایا ، عاشق پر جذبہ
جمال مبین ، معتمد حصرت باب ، شیفتہ دلبر احدیہ
، کاتب وحی حضرت باب ، کاتب بیان و غیرہ

حضرت مقدس ولی امر اللہ در توقیع سنہ ۸۸ بدیع
می فرمایند :

"کاتب وحی را کہ حامل و حافظ اسرار الہی بود
در قعر زندان بیانداخت و عاقبۃ الامر بدست جلا
سفاک بی باک بسپرد"

۳۳۴- منظور از سید اعمی سید بصیر هندی

است

سید بصیر هندی آوازه امر مبارک را از شیخ سعید هندی یکی از حروف حی شنید و به امر مبارک مومن شد پای پیاده به ماکو به زیارت حضرت باب شتافت و چون نابینا بود از طرف هیکل مبارک به بصیر یعنی بینا ملقب گردید و حضرت بهاءالله را نیز زیارت نمود

فاضل مازندرانی در جلد سوم ظهورالحق درباره اش می نویسد

سید بصیر معروف به اعمی در مولیان هندوستان در خانواده سادات و ولایت منتسب و متسلسل از سید جلال هندی شهیر که یکی از اولیای عظام و روسای کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و درویش داغداری ایران باو نسبت دارند و خاندان و اعقاب و اخلافش در

هندوستان بغایت معتبر و صاحب مریدان
متکثرند و جمعی از اولیای طریقت از این
دودمان برخاسته اند متولد شد و در صغر سن
تقریباً ۷ سالگی به مرض آبله از دو چشم نا بینا
گشت

در تاریخ نبیل درباره اش مذکور است که

" علم و دانش بجای اینکه حجاب سید نصیر
شود رهبر او گردید زینت ریاست را از خود
دور ساخت و خیل مریدانش را از دور خود
پریشان نمود و به خدمت امر قیام نمود اول
قدمی که برداشت این بود که به شیراز عزیمت
کرد و با آنکه نا بینا بود تحمل صدمات نمود و
چون به شیراز رسید دانست که حضرت اعلی
به امر شاه در کوه های آذربایجان محبوس است
فورا از شیراز به تهران و از آنجا به نور سفر

کرد و به ملاقات حضرت اعلیٰ فائز گردید این ملاقات تلافی مافات کرد و قلب تشنه او را از آب وصال سیراب ساخت بی اختیار به هدایت مردم از هر کیش و مذهب پرداخت سید بصیر پس از چندی به لرستان رفت و به اردوگاه ایلدرم میرزا ورود فرمود شاهزاده از او احترام بسیار نمود روزی در اثنا مذاکرات سید راجع به محمد شاه کلمه ای گفت که موجب خشم شاهزاده گردید فرمان دادتا زبان سید را از پشت سر او بیرون کشند سید نصیر با شجاعت تمام این رفتار بی رحمانه را قبول نمود بعد از مدت فلیلی از اثر آن عذاب وفات فرمود

برای اطلاع بیشتر از شرح حالش به منابع زیر
مراجعه شود

محبوب عالم صفحه ۲۳۸

رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۲۲

نقطه الکاف صفحه ۲۶۰

ظهورالحق جلد ۳

۳۳۵- منظور از هاء منقول در سورة الحج

بیت بغداد میرزا هادی یکی از حروف حی است

بطوری که محقق عزیز و دانشمند جناب دکتر
وحید رفتی در تشریح سوره حج بیت بغداد فرموده
اند و آن مقاله در کتاب محبوب عالم صفحات
۳۴۸-۳۵۲ مندرج گشته میرزا هادی اعتراضاتی
درباره ظهور من یظهر الله نموده و ایراداتی در این
خصوص مطرح کرده است حضرت بهالله در
سوره حج که به افتخار نبیل زرنندی در ادرنه
درباره میرزا هادی به او می فرمایند که هر وقت
به قزوین وارد شدی ذکر " من لدنا حرف الها
لیستبشر فی نفسه ببشارات الله " منظور از حرف
ها میرزا هادی قزوینی است

در کتاب شرح حال و آثار حضرت باب دکتر محمد
حسینی به نقل از اسرار الاثار می نویسد که از
قلم ابهی میرزا هادی به ها الهاویه و مشرک

مرتاب و مشرک بالله مخاطب شده و به او
میفرمایند که تو شادی میکنی و نقطه اولی از فعل
تو نوحه می نماید انت تفرح و تنوح نقطة اولی من
فعلک

در همین کتاب به مطلب تحت عنوان منظور از
هاءالهاویه نیز مطالبی درباره این شخص آمده
است .

۳۳۶- منظور از فرزندناهم بثالث حضرت

بهاءالله است

جناب هوشنگ گهرریز در کتاب حروفات حی صفحه

۱۵۱ می نویسد

جمال مبارک در تفسیر آیه عرزهما بثالث سوره
یس که در قرآن نازل شده ضمیر هما را به
حضرت اعلی و جناب قدوس و ثالث را به ظهور
مبارک خود تفسیر فرموده اند و آن لوح آغازش
این است بسم الله الابدع الامنع الاقدس الابهی اذا
نطق لسان الله فی کل شیء بانی حی فی هذا الافق
الذی ظهر بالحق و سمی فی ملا اعلی ثم فی مدائن
الاسما باسم البهی الابهی ثم بین الملا انشاء بهذا
اسم الله الذی منه ارتفع ضجیح عن کل من فی
السموات و الارض

حضرت عبدالبها در تبیین عرزنا هما بثالث که در

لوح فوق اشاره گشت چنین می فرمایند :

"هیچکس ثالث جمال مبارک است و این لوح قبل از
اظهار امر نازل شده و هنوز جمال مبارک در پرده
بودند ظهور مبارک را بثالث اشاره فرمودند اول
حضرت باب دوم جناب قدوس و سوم جمال
مبارک و احبا مرا سوم گمان می کنند این ذکر
ثالث و اشاره آیه مبارکه فعزنا هما به ثالث در
الواح جمال مبارک است ولی ثالث جمال مبارک
است اگر بعضی از احبای الهی گفته اند که ثالث
عبد البهاست ولی من مبین آیاتم و میگویم اول و
ثانی حضرت اعلی و حضرت قدوس و ثالث جمال
مبارک است.

۳۳۷- منظور از اکثر مدینه در نار عدل سوخت

اسلامبول است

مقصود از مدینه که در لوح رئیس آمده شهر اسلامبول است عثمانیان همانند اهل یونان از پایتخت خود با عنوان مطلق شهر یاد می نمودند اسلامبول در قرن نوزدهم میلادی از سه قسمت مجزا تشکیل می شد خود بخش اسلامبول و بخش ایوب واقع در شبه جزیره اسلامبول در ساحل غربی تنگه بسفر غلظه یا گالاتا در جهت شمال که بوسیله خلیج اسلامبول از شبه جزیره اسلامبول جدا می شد و اسکادار واقع در آن طولی در ساحل شرقی تنگه بسفر (ن ک به تصویر ۱) اکثریت جمعیت در شهر اسلامبول و گالاتا زندگی می کردند گالاتا بخش فرنگی اسلامبول محسوب می شد و فالب اروپائیان و نیز اروپائی مآب در این بخش مقیم بودند و نیز نمایندگی ها و سفارت خانه

خهای دول خارجی در این قسمت از اسلامبول
قرار داشت

جمعیت اسلامبول در سال ۱۸۴۴ به حدود
۳۹۱۰۰۰ نفر می رسید این رقم در سال ۱۸۵۶ به
۴۳۰۰۰۰ در سال ۱۸۷۸ به ۵۴۷۰۰۰ و در
۱۸۸۶ به ۸۵۲۰۰۰ افزایش یافت به عبارت دیگر
جمعیت شهر در چهار دهه بیش از دو برابر شده
بود پس از این تاریخ جمعیت شهر کما بیش تثبیت
گردید و تا اواخر قرن بیستم تغییر قابل توجهی
صورت نگرفت جمعیت واقعی شهر البته از این
ارقام نیز بیشتر بود چه که در آمار ثبت شده مردان
مجردی که برای کار به طور موقت در اسلامبول
سکونت گزیده و شمار آنها به ده ها نفر می رسید
جزو جمعیت شهر محسوب نگردیده بودند افزایش
جمعیت پایتخت عثمانی در درجه اول معلول توجه
پناهندگی بود که در پی جنگ و اغتشاش سیاسی
از نقاط دیگر عثمانی به اسلامبول روی می آوردند

پس از جنگ عثمانی و روسیه در ۱۸۷۷-۱۸۷۸ که در قسمت هائی از بالکان آنا طولی شرقی و قفقاز از خاک عثمانی جدا گردید بسیاری از مسلمانان این سرزمین به عنوان پناهنده به اسلامبول آمدند همچنین در چپی عقد معاهده نامه های تجاری میان دولت عثمانی و دول اروپائی که امتیازاتی را برای تجار خارجی قائل می شدند بسیاری از اروپائیان در این شهر سکنی گزیدند

مطابق آمار سال ۱۸۸۵ میلادی نه تنها ۴۴٪ از اتباع عثمانی ساکن اسلامبول مسلمان بودند مابقی عثمانیان ساکن شهر را یونانی ها ۱۷٪ ارمنیان ۱۷٪ یهودیان ۵٪ و دیگر گروههای قومی تشکیل می دادند قریب ۱۵٪ از جمعیت شهر اتباع دول خارجی بودند که بسیاری از آنها عثمانیان غیر مسلمانی که برای کسب و کار و حمایت دولت های خارجی تابعیت خود را تغییر داده بودند. در بیان مبارک فوق از لوح رئیس به

وقوع آتش سوزی در شهر اسلامبول اشاره شده است اسلامبول در قرن گذشته دائما در معرض خطر آتش سوزسی قرار داشت که معلول عواملی چند بود از جمله ساختار ابنیه و خانه های مسکونی که از چوب بنا شده و راه های تنگ و تاریک شهر غالبا به بن بست ختم می شدند و نیز استفاده مردم از فانوس و چراغ نفتی و منقل و ذغال برای روشن کردن ساختمان و گرم کردن خانه ها از سال ۱۶۳۳ مسلادی که قسمت عظیمی از شهر طعمه خریق شد تا سال ۱۸۳۹ جمعا ۱۰۹ / آتش سوزی عمده در اسلامبول و گالاتا روی داد اما در فاصله بین سال های ۱۸۵۳ تا ۱۹۰۶ این رقم ۲۲۹ افزایش یافت و در مجموع ۳۶۰۰۰ بنا و خانه نابود شد

اما بیان حضرت بها الله که میفرمایند " اکثر مدینه به نار عدل سوخت " احتمالا ناظر به آتش سوزی سال ۱۸۶۵ میلادی که بزرگترین آتش سوزی در

اسلامبول محسوب می شود در این زمان حضرت
بها الله در ادرنه تشریف داشتند بدون شک خبر این
آتشسوزی عظیم به ادرنه رسیده است در ۱۸
سپتامبر ۱۸۶۵ حریق از محله هجا پاشا آغاز شد و
در اثر وزش باد به اطراف سرایت کرد و در مدت
سی و دو ساعت ناحیه ای وسیع از استامبول را که
از شمال به خلیج اسلامبول از جنوب به دریای
مرمره از غرب به جامه سلطان با یزید و از شرق
به مسجد ایا صوفیا و مسجد سلطان احمد محدود می
شود نابود نمود اخبار این آتش سوزی در روز نا
مه های آن عصر منعکس گردید و از جمله
روزنامه دولت علیه ایران حدود دو ماه بعد از
وقوع این آتش سوزی در مورد آن نوشت " در
اسلامبول نه هزار خانه و هفت حمام و ده مسجد دو
کلیسا سه کاروانسرای سنگی سوخته اموال بسیار
خاکستر و آدم زیاد تلف گشته است " آتش سوزی

هجا پاشا در تاریخ اسلامبول به حریق کبیر
معروف شده است

در مجلدات دیگر تحت عنوان مدینه غیر منیره و
آستانه و مدینه کبیره مطالبی درباره اسلامبول
نوشته شده است .

۳۳۸- منظور از مهدی مکار که در ثرن بدیع ذکر

شده میرزا مهدی رشتی گیلانی است

میراز مهدی گیلانی ازلی در اسلامبول قاضی
ایرانیان مقیم این شهر بود نامبرده در سال ۱۲۸۳
هجری قمری به تحریک سیدمحمد علی اصفهانی
اعتراضیه ای نگاشت و آن را به آقا محمد علی
تتباکو فروش اصفهانی از احباب تسلیم نمود در
جواب وی کتاب بدیع از لسان آقا سید علی تتباکو
فروش نازل شد میرزا بدیع در طهران به امر بدیع
مومن شده ولی اخلاق و رفتار او از آغاز مغایر
شئون صفات اهل ایمان بود زمانی که حاجی
میرزا حیدر علی اصفهانی به قصد تشریف عزم
ادرنه نمود میرزا مهدی نیز به همراهی وی مصمم
شد ولی بزودی حاجی میرزا حیدر علی با مشاهده
خلق و خوی میرزا مهدی تصمیم گرفت تنها عازم
سفر شود پس از این میرزا مهدی به تنهایی راهی
اسلامبول شد و در این شهر به اراده حاجی میرزا

حسین خان مشیر الدوله سفیر ایران به سمت قاضی
ایرانیان شیعه مذهب شهر تعیین گردید پس از مدت
کوتاهی در این شهر اسباب آشنائی میرزا مهدی و
سید محمد اصفهانی که برای تولید فتنه برای جمال
ابهی و اصحاب به اسلامبول آمده بود فراهم شد به
تلقین سید محمد اصفهانی بود که میرزا مهدی
مکتوب اعتراضیه اش را خطاب به یار قدیم
خویش آقا محمد علی تنباکو فروش نوشت و آن را
از توهین و افترا به جمال ابهی انباشت

لحن کلام در کاب بدیع شدید است به شهادت فلم
اعلی میرزا مهدی مقصودی جز اعراض حق و
اعتراض بر او نداشته است حضرت بها الله در این
اثر از میرزا مهدی با عناوین متوهم مکار و منکر
یاد نموده اند میرزا مهدی به هدایت موفق نشد و در
اعراض و عناد خود بائی ماند

میرزا مهدی همچنان که از لوح فواد بر می آید به
عذاب شدید گرفتار شد نبیل می نویسد در قدس

میرزا حسین طبیب اصفهانی را دیدم از مردن
میرزا مهدی که کتلب بدیع در جوابش نازل شده
بود خبرداد که به بدترین امراض مبتلا شد آرزوی
ریاستی که سید محمد به او وعده داد به خاک برد
حضرت ولی امر الله درباره میرزا مهدی در توقیع
قرن می فرمایند مهدی مکار که بهی فرموده جمال
مختار از فعلش ناله روح القدس مرتفع در قبضه
اقتدار گرفتار گشت و به مقر قهر اسفل راجع شد

۳۳۹- منظور از الف مطلقه و الف قائمه و

مبسوطه

جناب اشراق خاوری در یادداشت های خود برای تهیه دائرة المعارف بهائی مرقوم داشته اند در توضیح عبارتی از حضرت عبد البها که می فرماید " و لنرجع الی بیان الباء و نقل انها متضمنه الاهیة بشنونها و اطوارها اللینة القائمة و المتحركة و المبسوطة"

در اصطلاح عرفا ذات غیب منیع لا یدرک بالف مطلقه تعبیر کرده ند زیرا الف حرکت نمی کند و همیشه ساکن است . زیرا ذات غیبی را حرکتی قبول نیست چه که حرکت عبارت از توجه به سوی مقصود است که حاصل نشده و ذات غیب را احتیاجی به چیزی نیست که به طرف او حرکت کند

و برای الف مقامات مختلفه دیگر ذکر کرده اند
مانند لینه که سکون صرف است و الف قائمه
عبارت از تجلی ذات غیب در هیکل ظهور است
که به امر الله قیام می کند و الف متحرکه که به
اراده غیبیه الهیه برای هدایت خلق خود از راه
محبت ذاتی به حرکت شوقیه متحرک است

و الف مبسوطه که عبارت از با است که همان الف
قائمه عمودی است که در رتبه ذات غیب الف است
و در رتبه مظهریت با است یعنی همان الف که
قائمه و عمودی بود در رتبه مظهریت به شکل افقی
و مبسوط تجلی می کند و به شکل حرف ب آشکار
می شود که الباء بهاء الله در حدیث است و نقطه
زیر با اشاره به نقطه غیبیه الهیه است که الف
مبسوطه را در حفظ و حمایت خود گرفته انا
لننصر رسلنا و ان جندنا لهم غالبون شاهد بر
آن است

جناب حاجی میرزا حیدر علی سنوال کردند کہ در زیارت سید الشہدا آمدہ کہ " بمصیبتک ترکت النفطہ مقرها الاعلی و اتخذت لنفسها تحت البائین یعنی چہ ؟ فرمودند اولاً این کہ بجهت این نسبت است مثلاً نقطہ خاک منسوب بہ حق شد مطاف جمیع نفوس واقع شد حتی خود حضرت رسول آن را طواف کرد این راجع بہ خود حضرت است ہر چند سنگ را طواف می کنند آن طواف بہ خود حضرت راجع است اگر چنانچہ بر ادلا ستائیش بکنی آن مقامش راجع بہ مرکز است حضرت اعلی میفرماید کہ در عالم رویا موسی ابن جعفر را دیدم کہ یک مشت نقل بہ من داد آن را خوردم بر من این فتوحات واقع شد میرزا حسن بجستانی حضرت علی را انکار می کرد میگفتند چرا انکار می کنی می گفت تعریف مرا کردہ و من می دانم کہ ہیچ نیستم تراب منتسب بہ حق قبلہ عالمیان است این چہ دخل بہ تراب دارد حالا کلمہ

خاک اگر بگویند که حضرت رسول باطل است
زیرا من میدانم که من خاکم آنچه در حق سید
الشهدا ذکر شده است که از اولاد حضرت رسول
است راجع به حضرت رسول است کسی که به
کعبه سجده بکند به حق سجده کرده.... دو نسبت
است مجازی و حقیقی نسبت سیدالشهدا حقیقی بود
نسبت کعبه نسبت مجازی است

بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد

که دهان تو بر این نکته خوش استدلالی است

الف مطلقه تعبیر ذات فرد است و وجه تشبیه آن
است که الف قبول حرکت نمی کند الف مبسوطه یا
قائمه تعبیر از تجلی ذات غیب در هیکل ظهور
است

الف مبسوطه یا الف قائمه تعبیر از تجلی ذات غیب
در هیکل ظهور است در آیه بسم الله الرحمن
الرحیم ب متضمن معنی الف مطلقه الهیه در عالم

غیب و الف مبسوطه در عالم شهود است بنابر این
غیب و شهود در آن بهم آمیخته شده بنا بر این الف
حذف شده است لذا باسم الله به صورت بسم الله
نوشته می شود الف یغینه بغیر از سکون صرف
است و الف متحرکه رمزی از حرکت شوقیه برای
حواریون خلق است

نفل از پاورقی ۴۴۰ یاد نامه مصباح منیر

۳۴۰- منظور از بدیع اول حضرت آدم ابولبشر

است

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

آدم در اکوار الهیه و ادوار مقدسه رحمانیه اول من
آمن است چه که بدیع اول است و بنی آدم نفوسی
هستند که در آن کور در ظل آن کلمه رحمانیه در
آیند و بمنزله سلاله و نسل او هستند لهذا و فصلناه
علی کثیر مما خلق مراد فضیلت این نفوس است بر
سائرین ما عدا نفوسی که به منزله آبا هستند چه که
آن نفوس مستثنی هستند و همچنین نفوسی که از
عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه
متصف گشته اند آن نفوس ملا عالیین و ملائکه
مقربین محسوبند و بسمت ملکیت موسوم آن
مظاهر اگر چه به ظاهر در هیکل بشری مبعوثند
ولی فی الحقیقه هویت مقدسند و کینونیت منزله این

حقایق مقدسه نیز مستثنی هستند تفکر و تامل فی
هذا التفسیر بالايجاز یعنی عن الاطناب

ایها المنجذبة بنفحات الله انب قرات تحریرک مورخ
۱۱ ایلول سنة ۱۹۰۳ و اطلعت بمضمونه و اما
سئلت من بدوالخلق اعملی انه لم یزل كان الحق و
كان الخلق لا اول للحق و لا اول للخلق هذا حيث
الاجسام فی عالم الامکان ولكن البدء مذکور فی کتب
المقدسة عبارة عن بدء الظهور و الخلق عبارة عن
اتولد الثانی الروحانی كما قال المسيح ینبغس لکم ان
تولدوا مرة اخرى و لا شک ان مبداء عذا الخلق
روحانی كان ظهور فی کل عهد و عهد و لان کل
مظهر من مظاهر الحق هو آدم و اول من یومن به
فهو حوا و کل نفس التي يتولد بالاولادة الثانوية
الروحانية اولادهما و سلا لتهما

این بنده رب الجنود نامه وصول یأقت شجره آدم
مقام بلوغ است حضرت آدم خواستند که بلوغ در
آن عهد جلوه نماید سبب تاخیر شد چنان چه که پدر

مهربان خواهد که طفل شیر خوار از الطف
غذاهای گوارا تناول نماید لکن معده شیر خوار
هضم نتواند و نتیجه بر عکس بخشد از غذای
اصلی نیز باز ماند اغیار مانند ثمر و بار خام از
درخت و دار ساقط شود و نتیجه ندهد و وجودش
نابود گردد و در هلاک و خذلان ابدی افتد اما ابرار
میوه رسیده خوشگوار جلوه گاه کمالات شجره
فضائل گردند و به درجه بلوغ رسند و جمیع شئون
بشر را منطوی و در حقیقت خویش مشاهده نمایند
بیگانگان محرومند و آشنایان خلوتگاه حق قیوم آنان
ساقطند و یاران لاقط آنان بی ثمر و اثرند و اینان
مانند شجر

ای ثابت بر پیمان مرد میدان مکاتیب متعدده آن
جناب واصل و بر کیفیت اطلاع حاصل گشت و
اما مسئله حضرت آدم و شجره مراد نه چنان است
که عوام می فهمند مقصد از شجره مقام بلوغ هیکل
امر الهی است به اعلی مقامات و آن مشروط به

یوم موعود و قبل از موعود ظهور بلوغ و رشد ممکن نه حضرت آدم خواست شریعت الله به نهایت درجه بلوغ رسد ممکن نشد. زیرا بلوغ و رشد امر الله منوط و مشروط به یوم موعود مبارک بود مثلا طفل در سن شیر خوارگی ممکن نه که کمالات انسانی بنامها در او ظاهر شود و از اطعمه لذیذه تناول نماید بلکه باید به شیر اکتفا تا به سن رشد رسد و کمالات انسانی در او ظاهر و لائح گردد و الا نه این است که حضرت آدم عصیان نمود و خطا کرد. این عصیان عبارت از حسنات الابرار سنیات المقربین است نه خطا و عصیانی که عوام می فهمند و حضرت اعلی نیز یک معنی نزدیک به این معنی بیان فرموده اند و مراد از حوا حقیقت نفس آدم است این بیان مختصر است مفصل ابدا فرصت ندارم

حمدا لمن انار افق الاعلی بنور الدی و الازال ظلام
بتلیح نور الصباحایها للحبیب النورانی فد الطلعت

بمضمون الكتاب و سنوال ان سوا صراط و الراى
الصواب لعمرى الهمك بذلك السنوال رب
الارباب لان آرا اختلفت والعقول ذهلت و العقائد
تشنتت فى تلك المسئلة الغامصة النعظة بين
الاصحاب و انى مع عدم الجمال و تشنتت البال و
تتابع البلبال ابادر الى الجواب مقرا بضغفى قله
بضاقتى فقرى فيالغلوم فاقتى و ليس لى عمل الا
تائيد ربى فاقول و على الله التكلان ان عصيان آدم
عليه السلام فى ذكر الحكيم و اتى و قال الله سبحانه
و تعالى و عصى آدم ربه فغوى و لم نجد له عزما
و قال بحق ذى النون عليه السلام اذا النون ذهب
مغاضبا فن ان لن يقدر عليه فنادى فى الظلمات و
خاطب الرسول الكريم انا فنجنا لك مبينا ليغفر لك
الله ما تقدم بذنبك و ما تاخر فهذه آيات صريحة
الناطقة بحق لانبيا يخاف الصجعصمة الكبرى و
الحال ان المظاهر النقدة الالهية النور على لا
يعرضهم ظلام الذنوب الديجور و لا يشوب

حقيقتهمالرحامنيةالشوائب العصيان لانهم شמוש
الهدى بدور الدجى السما فكيف يجوز ان يعترسى
الشمس ظلام او يتسر البدر الساطعة ولكن تلك
العوارض و حجاب نعم ان الغيوم المكاثفةقربما
تمنع الاعين الماظرة عن المشاهدة الكواكب
الساطعة ولكن تلك العوارض تعترى تحولا دون
كرة الارض و تحجبها عن الشمس و اما تلك
اغلكواكب النورانية ئ السيارات الشعشانيةمنزهة
عن كل غيم و محفوظة عن كل ضيم البنا على ذلك
نقول ان تلك الآيات دالة على غصيان آدم عليه
السلام او خطأ ببعض الانبيا انما هى الآيات
مشتهيات ليست من المحكمات و لها تاويل فى قلوب
ملهمتهو معانى خفيةعند النفوس المطمئنة

اما قضية آدم عليه السلام ليس مراد الظواهرها بل
ضمائرها و ليس مقصد من ظواهرها الا سرائرها
فاجرة هى شجرةالحياة الثابةالاصل الممتدة و الفرع
الى كبد السما المثمرة باكل دائم و المفطرةلكل

مرتاض صائم فمنع آدم عليه السلام ليس منع
تشريعى تحريميث انها هو منع وجودى كمنع الجنين
عن الشنون البالغ الرشيد فاشجرة مقام اختص به
سيد الوجود الحائز على مقام المحمود حبيب رب
الودود محمد المصطفى عليه التحية و التنا
المقصد من حوا نفس آدم عليه السلام فادن احب
تمنى ظهور الكلمات الالهية والشنون الرحمانية التى
ظهورها منوطة بظهور سيد الوجود فخطب
بخاطب وجودى ان هذا الامر ممتنع الحصول
مستحيل الوقوع كامتناع ظهور هذه الكلمات
الرحمانية والشنون الربانية فى دور الجنين و ذلك
ممتنع مستحيل فالدور وقع فى الامر عسير وماكانت
النتيجة الا شيبسير و هذا عبارة عن الخروج من
الجنة

۳۴۱- منظور از ها الهاویه میرزا هادی
قزوینی از حروف حی است که به ازلیان
پیوست

ماخذ کتاب شرح حال حضرت باب صفحه ۶۶۳

میرزا هادی قزوینی پسر عبد الوهاب قزوینی
شهیر برادر بزرگتر جناب ملا محمدعلی قزوینی که
در حوادث خطیره وارد نشد و عاقبت از صراط
مستقیم منحرف گشت و به یحیی ازل پیوست در
الواح نازله جمال ابهی بکرات ذکر مخافت های او
آمده است در یکی از الواح نازله در بغداد به
پرسش های او در باب انقطاع و رجعت و برخی
از روایات اسلامی پاسخ داده شده است

جمال ابهی از جمله در لوح مبارک خطاب به ملا
باقر تبریزی حرف حی او را به هدایت میرزا هادی
ترغیب فرموده اند و لکن شخص مذکور توفیق
نیافته و هادی بر مخالفت خویش افزوده است

در همین کتاب تحت عنوان منظور از هاء منقول
در سوره حج بغداد نیز مطلبی درباره او آمده است

۳۴۲- منظور از دجال امر حضرت اعلیٰ حاجی
میرزا آقاسی است

حاج میرزا آقاسی اسم اصیلش عباس پسر میرزا
مسلم ایروانی است که از ایروان به ماکو هجرت
نمود و در آن قریه به کار رعیتی و زراعت
پرداخت

عباس در ماکو بسال ۱۱۹۸ هجری در آن قریه
متولد شد و چون به سن تمیز رسید به خوی رفت
و در آنجا زبان فارسی را آموخت و مدتی در
شهرهای آذربایجان سائر بود و بعد به همدان
رفت و در نزد آخوند ملا عبد الصمد همدانی که از
مشایخ صفویه بود تلمذ کرد و در عداد مریدان او
در آمد

در اوقاتی که او در همدان در خدمت ملا
عبدالصمد بود یکی دیگر از مریدان ملا عبد
الصمد که استطاعت تشریف به مکه را داشت فوت

کرد و ملا عباس با استفاده از مال و منال او عازم زیارت مکه مکرمه شد و پس از اجرای مناسک حج به اسم حاجی ملا عباس به همدان باز گشت

بعد از چندی مرشدش به کربلا رفت و مجاور گردید او نیز به کربلا رفت و در خدمت استادش روزگار می گذرانید تا اینکه ملا عبد الصمد در واقعه هجوم و هابی ها در کربلا در سال ۱۸۰۰ میلادی کشته شد و ملا عباس اهل و عیال او رابه همدان آورد و از آنجا عودت به آذربایجان نمود و در تبریز بساط درویشی اش را گسترده و چون از اصول و تصوف اطلاعی بهم زده بود به تدریج عده ای را بدور خود جمع نمود و باسم حاجی ملا آقاسی شهرت یافت

جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا علت راه یافتن او را به دستگاه نایب السلطنه چنین می نگارد

" چون میرزا عیسی قائم مشهور به میرزا بزرگ در ایام حیات خود حاجی میرزا آقاسی ماکوئی را که بعد از فراغت از تحصیل کربلای معلی بخدمت حاجی ملا عبد الصمد همدانی رسیده و بعد از قتل حاجی مزبور در فتنه وهابی ها از کربلای معلی عیال حاجی را برداشته به همدان آمده بعلاوه مسلک ملانی ارادت به حاجی مشار الیه پیدا کرده خود را در طریقه سیر و سلوک و معرفت وحید عصر و قطب دهر می دانست بعد از چندی با گیسوان پریشان به هینت درویشان و در لباس ایشان وارد تبریز شده و در طریقی بطریقی بر میرزا بزرگ قائم مقام برخورده بود میرزا بزرگ مردی کامل الاخلاق بوده و با هر طایفه انسی داشته او را بمنزل برده و با او طریق محبت پیش گرفته و از لباس درویشی به لباس ملانی درآورده و او را تکلیف به تربیت میرزا موسی خان گماشت حاجی نیز قبول این معنی نموده مشغول تدریس

بود و گاهی بخدمت نایب السلطنه بتوسط میرزا
بزرگ می رسید فی الجمله معروف بود بعد از
وفات میرزا یزرگ و وقوع نزاع در میان برادران
میرزا ابوالقاسم و میرزا موسی خان پسران میرزا
بزرگ در منصب وزارت و تسلط میرزا ابوالقاسم
ولد ارشد اوبا کسان میرزا موسی خان نقار ورزیده
و مایه ترغیب و تحریص میرزا موسی خان در
امر وزارت حاجی مزبور را دانسته بدستکاری
حاجی علی عسکر خواجه بسبب علاقه ای که به
حاجی مزبور دو قریه گروس و قرآغاج از محال
سر آب تبریز پیدا کرده بود سیصد تومان مال
دیوان حاجی باقی نویسانده و محصل مطالب بهر
او گماشته بود چون امیرخان قاجار از امرای
بزرگ و خال نایب السلطنه مرحوم بود و
بحکومت مملکت خوی سر افراز و با ابوالقاسم
قائم مقام در کمال بی صفاتی می بود حاجی مشار
الیه خود را از چنگ محصل گریزانده به خوی

رفته و بخدمت سردار رسیده یک دو سال بود که در آن ولایات می بود در این وقت نایب السلطنه مرحوم به سردار حکم تعیین معلمی فرمود سردار حاجی مشار الیه را معروض خاطر مبارک ساخت و بجهت معرفت سابقه قبول این معنی را فرمود در آن اوقات مشغول به تدریس و تعلیم امیر زادگان ملتزم رکاب گردید و بعلاوه مواجب مرحمت شده در سلک معلمان برقرار آمد

جهانگیر میرزا در ادامه کلام می نویسد:

"بعد از خاتمه جنگ گنجه و عبور از ارس فتحعلیشاه در جنگی در حوالی رود خانه ارس در آنجائی که مصب رود به دریا است چادر زده بود و به احضار نایب السلطنه و نایب السلطنه به همراهی محمد میرزا - بهرام میرزا - آصف الدوله و سپهدار عازم اردوی شاهی شدیم و چندین روز بود که غذایی بدست نیامده و همه گرسنه

بودیم و نایب السلطنه با قطعه ای نان خشک
قناعت می نمود .

در بین راه در محلی اطراق کردیم محمد میرزا از
من خواست تا مطبوخی فراهم سازم و من تهیه
دیگ و برنج دیده تفنگ چی های دماوندی در آن
حدود بودند استمداد کردم و آنان استعانتی نمودند
در این بین سوار بنظر رسید که رو به ان طرف
می آید چون نزدیک شد معلوم شد جناب حاجی
میرزا آقاسی است که (دسته جلو) اسبش را دزدیده
اند و ریسمانی به طرز افسار کرده بر سر اسبش
بسته است و یک حلقه رکابش پاره شده و دوالی از
عقب رکاب گذاشته و قجری اسبش را نیز برده اند
و گل و لای تا سینه حاجی رسیده از دور فریاد می
زند و می آید که از گریبان این ملای حلوا خوار
چه می خواهید باری باین هنیت رسید و دیگ را
بار کرده دید رو باین دعا گوی دولت کرده قسم یاد
نمود که اگر حال مرخصی مرا از نایب السلطنه

حاصل نکنید دیگرترک خدمت گذاری کرده از
خانه بیرون نخواهم آمد و سه روز است گرسنه ام
تا این چلو مرا سیر نکند شمار را بحل نخواهم کرد
باری از نایب السلطنه مرحوم مرخصی برای او
حاصل آمد و پادشاه مرحوم را فی الجمله الفتی و
معرفتی در این سفر به حاجی پیدا شد

چون نایب السلطنه مرحوم وارد تبریز شد و
زمستان به میان آمد به خیال اینکه آسودگی در
زمستان برای طرفین خواهد بود زندگانی می کرد
دراین مدت حاجی میرزا آقاسی در خدمت شاه
مرحوم راه یافته میرزا نصر الله اردبیلی را که
معلم بود بی ربط و سر شکستگی از امر تعلیم در
نظر نایب السلطنه جلوه داد و نایب السلطنه حاجی
را اذن دادند که هفته ای یک دوبار به خدمت
پادشاه مرحوم رسیده متوجه امور تعلیم ایشان نیز
بود

حاجی در این اوقات ذهن کلی از مزاج پادشاه مرحوم بهم رسانید و از طریق فرمان و معرفت و خدانشناسی و زهد و ورع چنان بر آمد که خدمت پادشاه مرحوم محقق شد که یکی از اولیا الله است و از آنجائی که طینت مبارک پادشاه مایل به اخذ کمالات صوری و معنوی بود حاجی مذکور را در این باب مصدق داشتند و تخم محبت او را در خاطر شریف کاشتند و پادشاه مرحوم نیز مبنای خود را بر زهد و ورع گذاشته چنان شد که در اکثر اوقات لیل و نهار به نان و سزکه قلیلی در آن ایام قناغت می فرمود و از ماکولات و ملبوساتی که از ولایت فرنگ می آوردند مجتنب شدند و از آن تاریخ مادام الحیات قند روسی میل نفرمودند و ملبوس افشمه فرنگ بدون شستن نمی پوشیدند و رفته رفته این اخلاق ایشان به ظهور آمد و نایب السلطنه دانست که این احوالات از اثر سلوک حاجی می باشد و بعضی امور را از شاه مرحوم

نمی پسندید باین جهت گاهی به پادشاه مرحوم
عنایت فرموده باکل دحوم و دسوم چادشاه مرحوم
مضطر می ساختند

دوست و دشمن در نکوهش از اعمال و افعال و
عدم نراکت و لیلیقت او هر کدام بنحوی سخن گفته
اند

میرزا جعفر خور موحی درباره اش چنین می
نویسد :

"ماه صفر سال ۱۲۵۱ قمری سانحه پر ملال قائم
مقام روی داد سه شنبه شهر صفر آن سید
عالی شان شهید بروضه رضوان و درجات حنان
خرامید و صدارت عظمی به حاجی میرزا آقاسی
که سابقا به تعلیم امیر زادگان می پرداخت مفوض
شد از این صدارت کار مملکت بخسارت رسید
امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل
ماند "

مهدی بامداد در شرح رجال ایران درباره اش می نویسد "بنا به گفته مولف ناسخ التواریخ در جلد دوم تاریخ قاجاریه " و پادشاه او را قطب و فلک و شریعت و طریقت می دانست با او به حسن عقیدت و صفای نیت می زیست و مصدر کشف کرامت می شمرد هنوز ایام مدید نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریبش منفور خاص و عام و انگشت نمای بین امام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافه ای غیر مانوس بود و از طرف دیگر خونی آتشین و متجاسر و احساس متلون و متغیر و لسانی غلیظ و شتام و حالی ناملایم و بی آرام داشت و بسا اوقات در اثنا ملاطفت و تفقد استعمال کلمات قبحه و وقیحه می گشت و در مجمع اعظم دولت و ملت همین که بر یکی از امرا و علما غضب میکرد فرمان میداد کلاه یا عمامه اش را از سر برداشته بیرون می

انداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فصیح
تفوه می کرد "

در دوره سلطنت محمد شاه که حدود چهارده سال طول کشید حاجی میرزا آقاسی فعال ما پشا بود و در فکر و اندیشه رای اراده محمد شاه نفوذ کلی داشت بطوریکه محمد شاه هیچ امری را بدون مشورت با او انجام نمی داد و هیچ حکمی را صحه نمی گذاشتاو بقدری در محمد شاه نفوذ داشت و روح و فکر او را تسخیر کرده بود که به بعضی ازعمال دولت از راه خیر خواهی ومأل اندیشی نذکراتی به شاه میدادند او آن مطالب را با حاجی در میان می گذاشت و حاجی میرزا آقاسی آنان را مورد سیاست قرار می داد از این رو هیچکس جرئت نداشت که معایب کار صدارت او را به شاه گزارش دهد.

وقتی محمد شاه در حال اختصار بود او را به بالین خودش طلبید ولی چون دانسته بود که شاه در نزع

است به سراغ او نرفت و وقتی واقعه فوت محمد شاه پیش آمد بر جنازه اش حاضر نشد از اول قصد داشت با کمک تفنگچی ها و سوارهای ماکوئی که در خدمت داشت در مقابل مهاجمان که از طرف دشمنانش ترتیب داده شده بود مقاومت کند ولی او را رها کردند

به قناسل روس و انگلیس متوسل شد از آنها هم اعتنائی ندید به فکر افتاد که به استقبال ناصر الدین میرزا به تبریز رود و شب به یافت آباد ده خودش خواست وارد شود رعیت هایش او را راه ندادند بناچار فرارا خودش را به زاویه حضرت عبد العظیم رسانید و متحصن شد تا وقتی که ناصر الدین شاه از تبریز به طهران رسید و او را اجازه داد که به کربلا برود

بعد از یکسال در سال ۱۲۶۵ هجری قمری در کربلا فوت نمود

مهدی بامداد درباره اموال و دارائی او می نویسد
که این صوفی صاقی و منقطع از عالم فانی در
ظرف مدت چهارده سال صدارتش ۱۴۳۸ قزیه
شش دانگ را مالک شد .

۳۴۳- منظور از شیطان پلید در توقیع قهریه
حضرت اعلیٰ به محمد شاه حاجی میرزا آقاسی
است .

حاجی میرزا آقاسی که به شهادت و نوشته تاریخ
آشنا و بیگانه آدمی نالایق و جبون و عنصری فاسد
و ضعیف النفس بود از این می ترسید که اگر
آوازه شهرت باب به آن صورت که در اصفهان
بلند گشته است به گوش شاه برسد و معتمد الدوله
اسباب ملاقات ایشان را با شاه فراهم نماید نفوذ
کلام سید باب در وجود شاه اثر بگذارد و بر اساس
حکومت و قدرت او سلمه و صدمه وارد آید بساط
اقتدارش متزلزل گردد .

حاجی میرزا آقاسی آدمی مزور و پر تدلیس بود
ضمن مراسلاتی خطاب به ملا های اصفهان آنان
را تشویق کرد که به مخالفت با حضرت باب اقدام
نمایند از این رو در مساجد و منابر و کافه ها ملا

ها حتی آنان که قبلا لب به تعریف و توصیف می
گشودند به تکفیر و تکذیب زبان باز کردند و
عموما به مخالفت برخاستند. از حاجی میرزا
مکتوبی خطاب به علمای اصفهان در دست است
بدین تفصیل :

" خدمت علما و فضلاء ذو العز و الاحترام مصدع
می شود که در باب شخص شیرازی که خود
راباب و نایب امام نامیده بود که چون ذال مضل
است بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است
مورد سیاست اعلی حضرت قدر قدرت و قضا
شوکت شاهنشاه پناه اسلام روح العالمین فداه تا
آینده را عبرتی باشد . آن دیوانه جانی دعوی نیابت
نکرده دعوی نبوت کرده زیرا که از روی کمال
نادانی و سخافت رای در مقابل با آیه شریفه فتوا
بسورة من مثله دلالت دارد که مقابله با سوره
اقصر محال است کتابی از مزخرفات جمع کرده و
قرآن نامیده و حال آنکه لئن اجتمعت الانس و الجن

علی یاتوا بمثل القرآن لا یاتون بمثله و لو کان
بعضهم لبعض ظهیرا چه رسد به قرآن آن نادان که
بجای کهیصص مثل کاف و ها و جیم دال نوشته و
نمط مزحرفات و اباطیل ترتیب داده باری حقیقت
احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این
طایفه های شیخی را مداومت بچرس و بنک است
جمیع گفته ها و کرده های او از روی نشاء حشیش
است که آن بد کیش به این خیالات باطل افتاده و
من فکری که برای سیاست او کرده ام این است
که او را به ماکو فرستم و درقلعه ماکو حبس موبد
باشد اما کسانی که به او گرویده اند و متابعت کرده
اند مقصرند شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده
و به من نشان بدهید تا مورد تنبیه و سیاست شوند
باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد

در همین کتاب تحت عنوان دجال امر حضرت
اعلی مطالبی درباره او آمده است .

برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه شود

امری

شرح حال و آثار حضرت باب تالیف دکتر محمد

حسینی صفحه ۳۲۱

یادگار تقریرات اشراق خاوری صفحه ۳۴

کتاب رب اعلی تالیف بالیورنی صفحه ۱۳۷

ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۷۶

کواکب الدریه جلد ۱ ص ۸۱۲

درج لنالی هدایت گوهر دوم صفحه ۳۰۹

عهد اعلی ص ۵۹۶

غیر امری

تاریخ اجتماعی ایران تالیف عبدالله مستوفی

صفحات ۴۵-۴۷-۶۵

شرح حال رجال ایران جلد ۲ تالیف مهدی بامداد

صفحه ۲۰۳

۳۴۴- منظور از عالم جلیل در قیوم الاسما

سید جعفر کشفی پدر جناب وحید دارابی است

آقا سیدعلی اکبر کشفی از فحول علما بوده و اکثر اهالی ایران به وی ارادت داشتند و او را صاحب کرامت می شمردند چندان که پس از وفات او در بروجرد مقبره ای بجهت وی ترتیب داده . از تربت او تبرک جسته و میجویند .

جناب اشراق خاوری در کتاب محاضرات در معرفی ایشان چنین می نویسد :

سید جعفر کشفی پدر وحید دارابی است سید کشفی که در بروجرد ساکن بوده و معروف و مشهور و محترم می زیسته و چون جناب سید یحیی دارابی به امر مبارک مومن شد نزد پدر شتافته و امر الله را به او ابلاغ کرد محروم سید علی جعفر از پسر به نحوی که در تاریخ نبیل مسطور است درخواست کرد دست از او بردارد و او را به حال

خود گذارد سید جعفر در بروجرد وفات یافت و در مسجد خودش مدفون گردید قبرش در جوار مقبره دو خواهران است که به عقیده شیعه از خواهرهای امام رضا هستند سنگ قبر سید جعفر کشفی کتیبه مفصله دارد از این قرار هذه بقعة الشریفة للعالم الفاضل الكامل العارف باله المتوجهة بالکلیة الی الله صاحب اشارت ملکوتیة و النفحات القدسیة و انفاس روحانیة المنسلخ عن الهیکل الناسوتیة و المتوسل الی سبحات الالهوتیة صاحب تصانیف رانقة و المناقب الفانقة ملا ذا المسلمین و کاشف الرموز المتقدمین و المتأخرین صفوف الفقهاء و المجتهدین قدوة المحققین و المدققین سید المحدثین و المتکلمین کھف العلماء و السادات المورعین غیاث عامه الملهوفین غوث الارامل و المظلومین و المظلومین غواص بحار الاحکام الدین مروج مذهب جده سید المرسلین کشاف متشابهات و المحکمات من القرآن المبین ناسخ طریق الزدناقه

صنادید سراج مناہج المجتہدین شمش طریق عروۃ
الوثقی و حبل اللہ متین ہادی سبیل الحق و الذین
مرجع فاسئلوا اہل الذکر بنص رب العالمین سالک
دوچہ ائمہ الطاہرین السید المتبحر الازہر و البحر
القمام الاظہر الرکن المعتمد الاکبر شمی جدہ امام
السادس السید الجلیل والفقینہ النبیل آقای آقا سید
جعفر کشفی اسکنہ اللہ فی اعلیٰ فردادیس جنان فی
جوار رحمت ربہ الباری و کان وفاتہ فی
سنۃ ۱۲۹۷

مہمترین تالیفات کشفی تحفۃ الملوک و کتاب
سنا برق است سید جعفریازدہ پسر و چہار دختر
داشته دو فرزندش مومن شدہ اند یکی ہفتم کہ
ہمان آقا سید جعفر و وحید اکبر است کہ در
ہیجدهم شعبان سال ۱۲۶۶ ہجری درنیریز بہ
شہادت رسید و دومی دخترش کہ یازدہمین
فرزندش بودہ مومن شد

حضرت رب اعلى در كتاب قيوم الاسما او را به
لقب عالم جليل مورد خطاب قرار داده و درباره
اش مى نويسد

يا قرة العين قل للعالم الجليل جعفر العلوى انك
حق ان كنت باب الله ساجدا لقد كنت فى ام الكتاب
عندالله محمودا و هو الله قد كان عليك على للحق
شهيدا فو ربك انك لن تخرق الارض بالحق
مندون الباب لن تبليغ الجبال من دون ذكر على
الحق بالحق طولاً و انه من الله بالحق بالكلمه
الاكبر على العالمين جميعا انكنت قد اتبعت امره
فانا قد جعلناك فى الدنيا ركن على العالمين باذن الله
العلى و هو الله كان كلشيئى شهيدا مما قد اوحى للهد
عليك فى سبيل الحكم فانتشر على حق الاكبر هذا
الغلام العربى فان نصرالله ايامه قد كان فى ام
الكتاب قريبا....)

در كتاب نيريز مشكيبز درباره آقا سيد جعفر كشفى
پدر جناب وحيد مى نويسد

آقا جعفر به زهد و تقوی و کشف و رامات
مشهور و مورد اعتماد و ارادت مردم آن صفحات
بوده‌دارای تالیفاتی است در سفری که حضرت
اعلی در سال ۱۳۶۰ ابتدای ظهور مبارک به مکه
عزیمت فرمودند آقاسید جعفر از جمله کسانی بود
که به ملاقات آن حضرت نائل گردید و اظهار
محبت نموده و در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات
یافته است

در کتاب ظهور الحق در معرفی پدر جناب بدیع
چنین آمده است:

جناب آقا سید جعفر کشفی فرزند آقا سید اسحق
علوی موسوی است و آقاسید اسحق مذکور از
دالاب فارس که مسکن او بوده به اصطهبانات
منتقل گشته سکونت اختیار نمود و آقا سید جعفر
در آنجا سال ۱۱۸۰ و اندی متولد گردیده و
تحصیلات مقدماتی خود را در آغاز سن جوانی در
آنجا نموده ولی جذبات باطنیه او را از فارس به

نجف کشانید و در آنجا مشغول ریاضت شده و چند سالی به مراقبه و مجاهدت در این سبیل گذرانید و معروف به داشتن علوم باطنیه و کشف کرامات گردید و تالیفاتی به نام تحفة الملوک و سنا برق و رق منشور و بلد الامین و کفایه و غیرها منتشر ساخت و در علم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متبحر و صاحب قلب و فکری سیال و متنور گردید و چند شهر مانند نجف و اصفهان و یزد و طهران و اصطهبانات در هریک خانه و عائله تشکیل داده و از او اولاد و احفاد بسیار به وجود آمد که عده ای از آنها در مراتب علم و دانش ترقی نموده و در ردیف علما و وعاظ مشهور قرار گرفتند در سال ۱۳۶۰ هجری که حضرت باب به مکه عزیمت فرمودند جناب آقا سید جعفر آنحضرت را کلاقات نمود و در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافت و از جمله غایب نجم العلی ماده تاریخ فوت او گردید

۳۴۵-منظور از ارض اخری طهران است

حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه که در قاموس ایقان ۱۰۵ جلد ۲ صفحه ۱۹۸ درج گردیده می فرمایند :

ثم اعلم فی وردنا هذا المقام سمینا بالسجن
الاعظم(عکا) و من قبل کنا فی ارض اخری (طهران)
تحت سلاسل و الاغلال

در جلد اول این کتاب تحت عنوان ارض طا و در همین کتاب صفحه تحت عنوان ارض مقدسه مطالبی نوشته شده است .

ضمنا در کتاب قاموس اقدس صفحه ۵۹۵ نیز درباره ارض طا مطالبی نوشته شده است .

۳۴۶- منظور از اسم الله الجیم ملا جعفر

بروجردی است

اسم الله جیم بروجردی ولادت و نشو و نمای جمال بروجردی در بروجرد بود پس از تحصیلات مقدمات علوم دینی به عراق عرب رفت و به درجه اجتهاد رسید و به وطن باز گشت در بروجرد شهری بدست آورد و ضمناً توسط طیبی که بابی بود از این امر اطلاع حاصل کرد در سال ۱۲۸۰ به بغداد که مرکز بابیان بود سفر نمود ولی پس از مهاجرت جمال قدم به اسلامبول به بغداد رسید مدتی در کاظمین اقامت گرفت و با مومنین مباحثه نمود و بالاخره به انبیین جدید ایمان آورد سپس به محضر حضرت به الله رسید و با قلبی مطمئن به وطن بازگشت اما ایمان او در بروجرد مکتوم نماند و خانواده اش به مخالفتش قیام نمودند و لذا به طهران نقل مکان نمود و به امر تبلیغ مشغول گشت و چند بار به محضر ابهی نیز مشرف شداو نیز خدماتی انجام داد که یکی از آنها انتقال رمس حضرت باب از امام زاده معصوم به طهران و سپردن به دست

امین منشادی بود که حدوداً در سال ۱۲۸۳ صورت گرفت در اوایل دهه ۱۲۹۰ قمری مشار الیها به طهران آمد و به دلیل ظن حکومت دستگیر شد و در این حبس وی از شاه درخواست مناظره با علما را نمود شاه اجابت کرد مجالس منظره شکل گرفت که اسناد این ماجرا و هم شرحی را که خودش بر این داستان نوشت در جلد دوم اسناد بهائیان ایران نوشته خواهد شد او پس از چندی که در حبس انبار ماند به حکم شاه از تهران نفی شد وی به تبلیغ پرداخت و گاهی مخفیانه به تهران می آمد و به دلیل احترامی که به آثار ابهی نسبت به او وجود داشت و علی رغم نصایحی که قلم اعلی به او می نمود دچار غرور و خود بینی شد و نسبت به مبلغین به بدگویی می پرداخت پس از صعود حضرت عبد البها در مقابل حضرت عبد البها نیز اظهار وجود کرد و درخواست خای طیاد طلبانه داشت جمال مزبور حتی بدون اجازه به ارض اقدس رفت و در ابتدا حضرت عبد البها با وی به مدارا رفتار نمودند و به بزرگان بهائی ایران نیز امر کردند که به اعمال و گفتارش به دیده اغماض بنگرند اما چون وی به

مخالفت خود ادامه داد و یا ناقظین مرتبط شد و علیه امر به نشر اوراق و مکاتیب پرداخت وی را مطرود کردند از جمله کارهای او این بود که پسرش حب الله را تحریک نمود که نزد میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم علیه بانیان به تقین پردازد و ذهن او را مشوب نماید و خلاصه آنکه به تمام قوا در تخریب جامعه بهائی کوشید اما آمال و آرزوهایش هدر گشت و در پریشانی درگذشت و بهائیان نیز مراوده با او را قطع کردند او در سال ۱۳۲۵ در فقر و پریشانی در گذشت وی سه بار ازدواج نمود که فقط از همسر سومش پسری به نام لطف الله در امر بهائی باقی ماند و حضرت عبد البها نسبت لطف الله را از جمال بروجردی قطع فرموده و او را فرزند خود خواندند در یکی از شماره های آهنگ بدیع خواندم که لطف الله مذکور به واسطه قریحه هنری که داشت الواح بسیاری را تهذیب نمود و به همین نام بین بهائیان شناخته می شود .

۳۴۷- منظور از **الفرعون** اراد ان یرتقی الی

الاثیر در کتاب اقدس نمرود پادشاه بابل است

اشاره جمال قدم به نمرود است که پادشاه بابل بود

و در دوره حضرت ابراهیم به مخالفت آن

حضرت قیام نمود

در فرهنگ اعراب کلمه نمرود نظیر فرعون

قیصر و کسری به صورت لقب به کار می رود و

مراد از آن سلاطین سریانی و بابلی است

در قرآن به قصه نمرود و مخالفت او با حضرت

ابراهیم اشاره شده است البته در قرآن نامی از

نمرود نیست مفسرین قرآن او را نمرود دانسته اند

چنین معروف است که نمرود خواست تا با خدای

ابراهیم جنگ کند لذا چهار پاره گوشه بر چهار

نیزه بست و آنها را در چهار طرف صندوقی قرار

داد و بر چهار پایه صندوق تیز چهار کرکس

گرسنه بست و خود برای پرواز در صندوق

نشست و کرکسان صندوق را به هوا بردند و
نمرود تیری به طرف خدا پرتاب نمود و خداوند
تیر نمرود را خون آلود نموده و به پیش او
بازگردانید و نمرود چنین پنداشت که خدا را
مجروح ساخته است در اشاره به این حکایت
خاقانی چنین می گوید

دست نمرود بین که ناوک کفر

در سپهر مدور اندر اندازد

نمرود و شخصیت او در ادبیات تمثیلی از نخوت
بلند پروازی لجاجت و کفر و انگار است و جمال
قدم نیز در کتاب اقدس مثل نمرود را به عنوان
مظهر غرور و استکبار به کار برده اند

برای ملاحظه روایت و اشعارمربوط نمرود به
فرهنگ تلمیحات مراجعه نمایند قضای مربوط به
نمرود به عتوان قوه شر در مقابل قوه خیر
وانعکاس آن در ادبیات در کتاب تجلی رمز و

روایات در شعر نیشابوری نیز مورد مطالعه قرار
گرفته در فرهنگ تلمیحات مطالب مفصلی در این
باره هست .

۳۴۸- منظور از امی بودن پیغمبران

دکتر محمد حسینی در کتاب نفیس شرح حال و آثار حضرت باب می نویسد

لفظ امی در این مقام بر فردی اطلاق می شود که باصطلاح اهل علم نیست بعبارت دیگر تحصیلات عالیه علمیه (از جمله در مسائل دینیّه نکرده است) نه آنکه بکلی بی سواد باشد بدین اعتبار همه مظاهر مقدسه الهیه بظاهر امی بوده اند یعنی بر حسب ظاهر تحصیل علوم اکتسابی نکرده اند مدارک تاریخ اسلام نشان می دهد که حضرت رسول بر حسب ظاهر با قرائت کتابت زبان عربی آشنا بوده اند چنانچه هنگام رحلت به اطرافیان خویش فرمودند کاغذ و قلم حاضر کنند تا ایشان مکتوبی مرقوم فرمایند و مانع گمراهی اصحاب شوند ایشان فرمودند " اتونی بقلم و قرطاس حتی اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی ابدا " در قرآن

شریف خطاب به رسول اکرم نازل است " و ما کنت تتلوا من قبله کتاب و لا تخطهد بیمینک اذا لارتاب المبطلون " مراد از آیه مبارکه این نیست که رسول اکرم حتی خواندن و نوشتن نمی دانستند . از خواندن و نوشتن عمدا خودداری می نمود تا بهانه بدست مردم نادان نیفتد که بگویند علم حضرتشان اکتسابی است در حادثه غزوه حدیبیه در قرار داد متارکه نوشته بودند محمد رسول الله نماینده کفار قریش اعتراض نمود و گفت اگر ما تو را بر رسالت قبول داشتیم دیگر جنگی نداشتیم لذا باید لفظ رسول الله از قرار داد متارکه محو شود رسول اکرم فرمودند که لفظ رسول الله از قرار داد حذف شود چون حضرت علی علیه السلام از حذف لفظ رسول الله امتناع فرمودند حضرت رسول اکرم ورقه قرارداد را اخذ نموده لفظ رسول الله را شخصا حذف فرمودند

حضرت باب نیز در موارد متعدده از آثار مبارکه حضرتشان را امی خوانده اند در صحیفه عدلیه می فرمایند " در اعجمین نشو و نما نموده و در این آثار حقه نزد احدی تعلم نگرفته بل امی صرف بوده " در توقیع مبارک خطاب به محد شاه می فرمایند " خداوند شاهد است که مرا علمی نبود زیرا در تجارت پرورش نموده بودم " و در توقیع دیگری خطاب به محمد شاه می فرمایند که جوانی ایرانی از تجار و اصولا امی می باشند در یکی از توقیع مبارکه بیاناتی می فرمایند که خلاصه مفاد آن بیانات این است

" من از قواعد علم و بیان آگاهی ندارم و کتب علم نزد من نبوده تا بحفظ مطالب آنها پردازم من از قواعد قوم و شئون علمیه نزد آنان بی خبرم صرف و نحو نیز نمی دانم و به جمیع این شئون آنچه از قلم من جاری می شود ناشی از فضل الهی و عطیه رحمانی است " و در توقیع دیگری صریحا

میفرمایند که از علوم و رسوم آگاهی ندارند در صحیفه عدلیه می فرمایند " و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده بل بنور الله صدر آن منشرح بعلم الهیه شده و حکم تبدیل را بشان بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نماید از این بیانات مبارکه فوق امیت حضرت باب خوبی روشن می شود همانطور که قبلا نیز تصریح گردید حضرت باب مانند علمای ادیان تحصیل معارف معمول زمان نفرموده اند این است که حضرت عبد البها در مقاله شخصی سیاح در این خصوص می فرمایند در میان مردم مشهور به عدم تعلیم و تعلم بوده " و در کتاب مفاوضات می فرمایند " در میان طایفه شیعیان عموماً مسلم است که ابداً حضرت در هیچ مدرسه تحصیل نفرمودند

و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل
شیراز گواهی می دهند حضرت ولی امر الله نیز به
این اعتبار در کتاب GOD PASSES BY حضرت
باب را به عنوان جوان امی UNLEARNED
YOUTH خوانده اند

فاضل مازندرانی نیز در اسرار الاثار جلد ۱ صفحه
۱۹۳ می نویسد

بنابراین در نظر ملاهای آن ایام امی و به عبارت
دیگری سواد بودند لذا اعتراض بر کلماتشان
کردند و تهمت بی علمی دادند و ایشان نیز انکار
نداشتند بلکه همان را دلیل حقیقت خود می ستودند
و آن علم رسوم را علم نمی شمردند

۳۴۹- منظور از حمامه نور در لوح کل الطعام

حضرت امام حسین علیه السلام است

حضرت امام حسین دومین فرزند حضرت علی و فاطمه زهرا می باشند که در روز سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه چشم به جهان گشودند برادر ارشد و بزرگوارش امام حسن می باشد که فاصله سنی آنها فقط شش ماه و ده روز بود مدت ۷ سال دوران کودکی را با جد عالیقدرش پیغمبر اکرم گذرانید مدت ۳۰ سال در مکتب پدر بزرگوارش علی ابن ابی طالب درس فراگرفت و درس دیانت و شهادت آموخت و بعد از برادرشان امام حسن مدت ۴۹ سال امامت و رهبری شیعه را بعهده گرفت

حضرت امام حسین دارای ۱۴ برادر ناتنی و ۱۹ خواهر بودند زیرا حضرت علی بعد از وفات فاطمه زهرا ۸ همسر دیگر را اختیار نمودند که

البته بعضی از آنها کنیز هایشان بودند و ۱۳ نفر
از دختران آن حضرت از کنیزان بوجود آمده بودند
از حضرت فاطمه زهرا دخت حضرت رسول
اکرم که فقط ۱۸ سال دوران عمر مبارکش بود سه
پسر به نامهای امام حسن امام حسین و محسن و دو
دختر بنام زینب و ام کلثوم بوجود آمد که محسن
در دوران کودکی وفات نمود ام کلثوم بعدها با
عمر ازدواج نمود و سه فرزند از او بوجود آمد
بنام های زید ، اکبر و رقیه

حضرت رسول اکرم نام او را اشتقاق از نام حسن
حسین یعنی حسن کوچک که تا آن زمان در عرب
سابقه نداشت نهاد در روز هفتم ولادتش گوسفندی
عقیقه (قربانی) کرد و فرمود موهای سرش را
چیندند و هم وزن آن نقره صدقه دهند

علی اکبر و علی اوسط (حضرت زین العابدین) علی
اصغر و حضرت زینب و سکینه از جمله فرزندان
ایشان محسوب می شوند

اما یاران آن حضرت و کسانی که در واقعه
عاشورا به همراه امام حسین به مبارزه با دشمن بر
خاستند سی و دو نفر سوار و چهل تن پیاده بودند و
منسوبین آن حضرت که در واقعه کربلا حضور
داشتند عبارت بودند از فرزندان حضرت علی و
اولاد جعفر و عقیل و فرزندان امام حسن و اولاد
امام حسین و سایر پیروان آن حضرت که جمعا
هفتاد و دو نفر می شدند

امام حسین در سال ۶۱ هجری در کربلا به شهادت
رسید پس از شهادت آن حضرت زنان و فرزندان
و کودکان را اسیر کرده از کربلا به کوفه و از
آنجا به دمشق نزد یزید بردند از جمله آن افراد
علی اوسط (زین العابدین) زینب و سکینه بودند
حضرت بها الله و حضرت اعلی و حضرت عبد

البها نیز ظلم و ستم های وارده بر آنانرا تائید فرموده اند و الواح و بیانات متعددی در خصوص مقام آن حضرت و مصیبات وارده بر آنان بیان فرموده اند

دشمنان امام حسین از جمله مردمانی بودند که به رسول اکرم و به دیانت مقدس اسلام اعتقاد داشتند بودند و به نماز و روزه اهمیت فراوانی داده دائما در حال ذکر و ثنای حق تعالی بودند قرآن را قرائت میکردند و به نماز جماعت می ایستادند و در اینگونه امور پیشقدم بودند افرادی بودند که وقتی به نماز می ایستادند پشت سر آنها صفوف بسیاری مشاهده میشد از جمله این افراد پیشقدم شمر بود " که گفته اند هفتاد صف جماعت در عقب سرش بسته می شد " و " از غایت زهد و ورع خاررا از سر راه مسلمانان بر می داشت که به پای کسی اذیت نرسد شمر در آغاز از اصحاب حضرت امیر بود و در جنگ صفین با آن حضرت

علیه معاویه جنگ می کرد ولکن در دوره یزید
هواخواه او شد و همین انسانی که در زهد و تقوی
و پرهیزگاری زبانزد خاص و عام بوده بر اثر
لغزش از صراط حق تبدیل به فردی شد که با نوه
رسول الله به مبارزه و دشمنی برخاست و اولین
فردی بود که به قتل آن حضرت اقدام نموده و سر
ان حضرت را با قساوت تمام از تن جدا کرد

عمر ابن سعد وقاص که معروف به علم و تقوی
بود اول کسی بود که تیر به خیمه امام حسین
انداخت و گفت در قیامت شهادت دهید که اول تیر
انداز بر این کسی که از دین جدش خارج شده من
بودم

حضرت بها الله زیارت نامه مخصوصی در اهمیت
مقام حضرت امام حسین نازل فرموده اند

این زیارت نامه که در ذکر مقامات عالیه و مراتب
فاضله روحانیه امام حسین امام سوم شیعیان است

به لسان عربی با مطلع " هذه زیارت نزلت من
قلمی الابهی فی افق الابهی لحضره سید الشهدا
حسین بی علی روح سواه فداه هو مقر المسلمی
الناطق العلیم) می باشد

جناب اشراق خاوری آن را از آثار نازله در عکا
می دانند ولی در پژوهشنامه سال دوم شماره ۱
صفحه ۱۱۳ آن را از آثار دوران حیفامی دانند

این لوح در اهمیت مقام امام حسین علیه السلام و
عظمت عمل او در عاشورا است که امر شده است
در ظهر روز عاشورا زیارت شود .

این لوح مبارک به صورت مجزا و جزوه ای
مستقل طبع و نشر شده و در مجموعه الواح
مبارکه چاپ مصر صفحه ۲۰۲ و رساله ایام تسعه
صفحه ۲۳۱ و مجموعه محفظه آثار شماره ۶۵
صفحه ۱ مندرج است .

۳۵۰- منظور از حجت ملا محمد علی زنجانی

است

یکی دیگر از علمای برجسته شیعی که در آن اوقات در زنجان بود ملا محمد علی حجة الاسلام زنجانی بود که حضرت باب بعدا او را بلقب حجت مفتخر فرمودند جناب حجت در سال ۱۲۲۷ هجری قمری (۱۸۱۲ میلادی) در زنجان تولد یافت پدر حجت ملا عبد الرحیم زنجانی از علما معروف شهر و مورد توجه و پیروی اهالی زنجان و توابع بود و مردم از وی خوارق عادت و کرامات بسیار روایت می نمودند حجت ابتدا در زنجان به تحصیل مقدمات پرداخت و سپس راهی عتبات عالیات (از جمله نجف) شد و چند سالی در آن صفحات علی الخصوص در مجلس شریف العلماء املی متوفی بسال ۱۲۴۶ هجری قمری برابر ۱۸۳۰ میلادی) بتکمیل تحصیلات و مطالعات خود اشتغال داشت جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهور الحق

می نویسد که بعضی گفته اند که از محضر شیخ احسانی نیز استفاده کرد باید توجه داشت که هنگام درگذشت شیخ احمد احسانی در حجاز سن جناب حجت در حدود پانزده سال بوده ضمناً نامبرده در آغاز با عقاید شیخ و سید همراهی و موافقتی نداشته و پس از ایمان به امر جدید به مقامات عرفانی آن دو نفس شخیص نیز اعتراف کرده است.

بهر حال در مجلد سوم نامه دانشوران تصریح شده که جناب حجت یش از ایمان به حضرت باب پیرو مکتب شیخیه بوده شاید مشرب اخباری حجت باعث اصلی این گمان باشد درنامه دانشوران همچنین به یکی از تالیفات جناب حجت بنام ریحانة الصدور اشاره شده و شرحی در باب محتوای آن آمده است باری سعه اطلاع و حدت ذهن و محتوای بیان حجت سبب کسب اعتبار و حیثیت فراوان به جهت آن جناب گشت و با آن که حدود

بیست سال سن بیشتر نداشت چون از تحصیل در
عتبات فراغت یافت و قصد ایران کرد گروه
کثیری از طلاب و علوم دینی و علما ساکن کربلا
تا دو فرسخ از وی استقبال نمودند هنگامی که
حجت به کرمانشاه رسید اهالی از وی استقبال
نمودند حجت پس از چند روز عازم همدان گردید و
در آن شهر که مرکز مهمی از علما و تابعان
مشرب اخباری بود اقامت نموده و در همانجا
ازدواج نمود جناب حجت دو سال و نیم در همدان
مرجع روحانی مردم شهر بود وقتی پدرش در
زنجان وفات یافت گروهی از مردم زنجان به
همدان شتافتند تا با اصرار و النماس آن جناب را
به زنجان برند هنگام عزیمت از اهالی آن شهر تا
چهار فرسخ وی را مشایعت کردند و از سوی
دیگر مردم زنجان در بیرون شهر زنجان اجتماع
نمودند و پس از دیدار جناب حجت گوسفند ها
قربانی کرده و آن جناب را با نهایت شکوه و

احترام وارد شهر نمودند و مسند و منبر و مسجد پدر
را به وی تفویض داشتند

مورخ ناسخ التواریخ می نویسد: "ملا محمد علی
راه زنجان بر گرفت و چون مسافت طریق آن بلده
قریب افتاد وضع و شریف مردم زنجان او را
بیک منزل و دو منزل پذیره کردند و از مواشی
خود در قدم او قربان نمودند "

جناب حجت از علما برجسته اخباری و استاد در
فنون جدل و استدلال و مخالف اقتدار و حاکمیت
مطلقه مراجع روحانی شیعی از نواب اربعه در
ایام گذشته تا ساده ترین ملای زمان حاضر در هر
قریه بود و هم او بود که با طلاق بیان و مواهب
علم بی کران دشمنان خویش را در منظر و
محضر عموم محکوم کرده بود شجاعت و
صراحت لهجه جناب حجت از همان آغاز ورود به
زنجان برایش دشمنان سرختی از علما شهر فراهم
نمود ولکن او بمخاصمت آنان توجهی نمی نمود

بهر حال احاطه جناب حجت بر معارف عقلی و نقلی اسلامی و شدت تقوی و کثرت زهد و مجاهدت او را محبوب هزاران تن از مردم زنجان و توابع آن نمود بدستور وی مراکز فساد و فحشا و باده گساری در زنجان تعطیل و متروک گشت و روسپیان بی گناه توبه از گناه نموده به حرفه و صناعتی اشتغال یافتند حجت سر انجام از سوی محمد شاه خلعت گرانبها و لقب حجة الاسلام دریافت داشت به شهرت و محبوبیت افزود

سید محمد شیروانی معروف به سید مجتهد که از فقها معروف زنجان بود با وی بنای حسادت و مخالفت گذاشت در مجلسی میان آن دو بحثی پیرامون مقامات جسمانی و روحانی انبیا در گرفت و جناب حجت با نهایت اقتدار اثبات نمود که انبیا از لحاظ جسمانی چون دیگر افراد انسانی اند و این مقام روحانی آنان است که بکلی از مقامات بشری ممتاز است

چون سید شیروانی مغلوب گشت بهانه بدست آورده با دیگر دشمنان حجت توطئه نمود و کلا به تکفیر پرداختند و افترا فراوان بر آن جناب وارد آوردند سرانجام دولت مرکزی حجت و مخالفان را به طهران احضار نمود در تهران مجمعی از پیشوایان روحانی فراهم و صدر اعظم ایران حاج میرزا آفاسی نیز در آن حاضر گشت جناب حجت در حضور علما به اثبات حقانیت و معتقدات خویش پرداخت و مخالفان را مغلوب و محکوم نمود محمد شاه که از حقانیت و تقوی و زهدات جناب حجت خبر داشت به وی انگشتی گرانبها و عصائی جواهرنشان اهدا نمود و حجت با نهایت عظمت و شکوه و احترام عازم زنجان گردید جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهور الحق در باب آن اوقات و مراجعت جناب حجت به زنجان می نویسد " لذا او را با رعایت غایت تجلیل و توفیر به زنجان اعاده دادند و همینکه اهالی خبر

یافتند با هجوم و وله تمام به استقبال شتافتند تا خود را بموکبش رسانده قربانی های بسیار در معبرش بعمل آرند و دوازده تن از اصحاب جان نثار پسران خردسال خود را دستمال سرخ ابریشمین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی از ایشان مبادرت بفا کردن فرزندش نمودند ولی آن جناب ملتفت شده نهی و نکوهش فرمود که این عادت سنیه از بقایای آثار اقوام جاهلیه قدیمه است فرمان داد گلوی آن پسر را بخیه کرده معالجه نمودند آن پسر به نام پور شهباز معروف بود و سال ها در زنجان می زیست تا از این جهان در گذشت و حجت با این جلال و حشمت وارد وطن شده صیت عظمت و قدرتش مضاعف گشت و نامش را در آن حدود جز به عظمت یاد نکردند و حکمران هم ناچار از تعظیم و تکریم بود

بدیهی است که مجتهد کامل و مرد خدا ترس فاضلی چون حجت در خصوص اخبار امر جدید

بی تفاوت نبود هنگامی که مژده ظهور را شنید با
تمامی دل مشتاق جستجو گردید

حضرت عبد البها در خصوص چگونگی قیام
حجت بر تحقیق امر بدیع در مقاله شخصی سیاح
می فرمایند " و چون فتوای علما فریاد و وله
فقها بزنجان رسید ملا علی مجتهد که شخص
شاخصی بود و صاحب قول نافذی یکی از
معمدین خویش را بجهت فحص این قضیه به
شیراز فرستاد آن شخص از تفصیل وقوعات
چنانچه باید و شاید اطلاع یافته و با بعضی تالیف
مراجعت نمود و چون کیفیت وقوعات مجتهد را
استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت با وجود
آنکه عالمی نحری و متبحری شهیر بود از قضا
دیوانه و شیدا شد و درمجلس درس کتاب را بر
چید و گفت موسم بهار و باده رسید و این عبارت
را بر زبان راند طلب العلم بعد الوصول الی
المعلوم مذموم و جمیع مریدان خویش را بالای

منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی مشعر بر
اقرار و اعتراف خویش به باب نوشت باب در
جواب او را بوجوب نماز جمعه دعوت کرد با
وجود آنکه علمای زنجان از دل و جان بوعظ و
نصیحت ناس پرداختند چاره نتوانستند عاقبت به
رفتن طهران مجبور گشتند و به حضور خاقان
مغفور محمد شاه شکایت بردند و خواهش اظهار
ملا محمد علی به طهران نمودند امر پادشاهی به
احضار صادر و چون به طهران رسید او را در
محضر علما حاضر ساختند بعد از مجادلات و
مباحثات بسیار چنین روایت کنند که در آن مجلس
چیزی بر او وارد نیامد لهذا خاقان معروف یک
عصا و پنجاه تومان به او خرجی داده اذن
مراجعت فرمود "

باید توجه داشت که جناب حجت حد اقل یک بار
پیش از ایمان و دو بار پس از ایمان بامر محمد شاه
به طهران احضار گشته و هر بار مورد مرحمت

شاهی قرار گرفته است لذا نوشته جناب فاضل
مازندرانی احتمالا با بیان حضرت عبد البها مبانیت
ندارد محمد شاه دو بار به جناب حجت عصای
مخصوص اهدا کرده باشد شاید بار نخست چنانچه
جناب فاضل تصریح نموده یک عصای جواهر
نشان و انگشتی گرانبها و بار دوم که پس از ایمان
بوده چنانچه حضرت عبد البها فرموده اند عصا و
پنجاه تومان به حجت داده شده باشد

فاضل در باب انگشتی اهدائی به جناب حجت
می نویسد " و این همان انگشت بود که پس از
شهادتش بحکم اعدا انگشتش را قطع کرده انگشت
را بیرون بردند "

اما تفصیل ایمان جناب حجت به حضرت باب این
است که پس از استماع خبر ظهور نامبرده یکی
از شاگردان مورد اعتماد مخصوص خویش را بنام
ملا اسکندر مامور نمود که به شیراز سفر نماید و
موضوع را دقیقا مورد تحقیق قرار دهد ملا

اسکندر پس از تشریف به حضور باب چنان مجذوب
هیکل مبارک گردید که چهل روز در شیراز اقامت
نمود و در حد توانائی خویش از معارف ظهور
جدید بهره گرفت سپس به امر حضرت باب عازم
زنجان گردید هنگامی که به زنجان رسید علما بر
جسته آن شهردر محضر جناب حجت از ملا
اسکندر سنوال نمودند که آیا به حضرت باب مومن
شده و یا آن حضرت را تکذیب کرده است ملا
اسکندر آثار مبارکه حضرت باب را که همراه
داشت تسلیم حجت نمود و گفت هر چه شما
بفرمائید نظر من نیز همان است حجت با خشم به
او فرمود که در این موضع تقلید جائز نیست و هر
نفسی شخصا باید جستجو نماید و به حقیقت امر پی
برد حجت پس از زیارت یک صفحه از کتاب قیوم
الاسما سجده نموده فرمود شهادت می دهم که منبع
نزول این کتاب مبارک همان منبع نزول قرآن
شریف است هر کس بحقانیت قرآن شهادت می دهد

بر حقانیت این آیات نیز باید شهادت دهد سپس خطاب به علما حاضر فرمود تعلق و اعتماد من به صاحب آیات چنان است که اگر روز را شب و تابش خورشید را سایه اعلام نماید با تمامی دل باور دارم هرکس حضرت باب را انکار نماید حضرت الوهیت را انکار کرده است

جناب حاجی میرزا جانی کاشانی شهید در خصوص ایمان جناب حجت و از قول نامبرده هنگامی که در خانه محمود خان کلانتر طهران بوده است اظهار می دارد که " ... من ملائی بودم چنان مغرور و زبردست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سید باقر رشتی که ظاهرا او را حجة الاسلام و اعلم علمایش می دانستند و چون که سبک من در اخذ مسائل بطریق اخباریین بود لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقها داشتم مردم فریادی شدند محمد شاه مرا به طهران خواست آدمم کتاب های

مرا دید و مطلب را فهمید گفتم سید را نیز بطلب تا گفتگو نمایم بنا هم شد بعد از اینکه ملاحظه امکان فساد نمود موضوع را موقوف داشت خلاصه آنکه با همه غرور همینکه خبر ظهور آن جناب به من رسید و بقدر یک صفحه کوچک از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشان را نمودم و حلقه بندگی او را بگوش محبت کشیدم زیرا که معجزه اشرف پیغمبر از ایشان دیدم هر گاه انکار می کردم انکار حقیقت اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلاده اطاعت آن جناب را بگردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آن سید امکان بر آمدم من جمله آثار سبعه ایشان را مروج شدم ونهی از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند بعدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلیان نمیکردند.

سایر تألیفات مولف

- ۱- آیا میدانید (دانستنیهای امری)
- ۲- منابع مطالعه غیر امری (نایاب)
- ۳- فن فراگیری انشا و نامه‌نویسی غیر امری (چاپ سوم)
- ۴- الواح مزاح آمیز
- ۵- بهائی را به صفت شناسند
- ۶- از عجایب روزگار
- ۷- آل الله
- ۸- نامه‌های تاریخی
- ۹- امتیاز تقویم بدیع بر سایر تقاویم
- ۱۰- خواندنیهای امری
- ۱۱- منابع مطالعه امری جلد اول موضوعات
- ۱۲- منابع مطالعه امری جلد دوم اشخاص
- ۱۳- منابع مطالعه امری جلد سوم آثار امری
- ۱۴- معرفی آثار مبارکه جلد اول آثار حضرت اعلی
- ۱۵- معرفی آثار مبارکه جلد دوم آثار حضرت به‌الله
- ۱۶- معرفی آثار مبارکه جلد سوم آثار حضرت

عبدالبهّا

- ۱۷- سیر تکاملی اخبار امری
- ۱۸- سیر تکاملی تقویم (غیر امری)
- ۱۹- چگونه بهائی شدم در شرح حال مصدقین جلد ۱
- ۲۰- چگونه بهائی شدم در شرح حال مصدقین جلد ۲
- ۲۱- چگونه بهائی شدم در شرح حال مصدقین جلد ۳
- ۲۲- چگونه بهائی شدم در شرح حال مصدقین جلد ۴
- ۲۳- تاریخ امری نیریز جلد اول شرح وقایع اولیه در
نیریز
- ۲۴- تاریخ امری نیریز جلد دوم نیریز در آثار
دیگران
- ۲۵- تاریخ امری نیریز جلد سوم شعرائی بهائی نی-
رینز
- ۲۶- خاطرات سفر به کانادا و آمریکا
- ۲۷- زیارت و سیاحت خاطرات سفر به ترکیه
- ۲۸- تور روحانی
- ۲۹- تاریخچه مختصر امر در جنوب
- ۳۰- اغصان سدره مبارکه
- ۳۱- معرفی آثار امری جلد ۱ کتب تاریخی
- ۳۲- تدوین و معرفی اشعار طاهره قره العین

- ۳۳- تدوین خاطرات امراله رفاهی
- ۳۴- تدوین خاطرات رحمت اله اعلانی
- ۳۵- خاطرات زائرین ارض اقدس جلد ۱
- ۳۶- از طبیعت بیاموزیم غیر امری
- ۳۷- زنان برتر از مردان غیر امری
- ۳۸- شهید بزرگوار شرح حال و شهادت رحمن کلینی
- ۳۹- مقام امام حسین (ع) از نظر بهائیان
- ۴۰- نیلوفر آبی خاطرات سفر به هنر
- ۴۱- شرح حال و خاطرات نظام الممالک
- ۴۲- شرح حال و خاطرات شهید اوجی
- ۴۳- شرح حال و خاطرات جلال میثاقی
- ۴۴- شرح حال و خاطرات فرنوش حسامی
- ۴۵- اسامی متشابه جلد اول اشخاص
- ۴۶- اسامی متشابه جلد دوم الواح
- ۴۷- ماجرای یک بوسه
- ۴۸- معرفی لوح احمد و شرح حال مخاطبش
- ۴۹- شرح نگین اسم اعظم
- ۵۰- مقالات و مقولات مجموعه سخنرانیها
- ۵۱- شجره نامه فامیل

- ۵۲- راهنمای حل جدول
- ۵۳- منظور از در شرح معضلات و مبهمات آثار
مبارکه جلد ۱
- ۵۴- منظور از در شرح معضلات و مبهمات آثار
مبارکه جلد ۲
- ۵۵- منظور از در شرح معضلات و مبهمات آثار
مبارکه جلد ۳
- ۵۶- منظور از در شرح معضلات و مبهمات آثار
مبارکه جلد ۴
- ۵۷- منظور از در شرح معضلات و مبهمات آثار
مبارکه جلد ۵
- ۵۸- منظور از در شرح معضلات و مبهمات آثار
مبارکه جلد ۶
- ۵۹- منظور از در شرح معضلات و مبهمات آثار
مبارکه جلد ۷
- ۶۰- نظم بدیع و تقسیمات آن جلد ۱
- ۶۱- نظم بدیع، ولایت امر الله جلد ۲
- ۶۲- نظم بدیع، بیت العدل اعظم جلد ۳
- ۶۳- ضیافت نوزده روزه

آثار در دست تألیف

خاطرات زائرین ارض اقدس جلد ۲

چگونه بهائی شدم جلد ۵

معرفی آثار امری جلد ۲ کتب استدلالی

معرفی آثار امری جلد ۳ قاموس‌های امری

شرح حال ماری ملکه رومانیا

تاریخ امری نیریز جلد ۴ قدمای نیریز

تاریخ امری نیریز جلد ۵ شهدای نیریز

تقویم تاریخ

بهائی ستیزی در ۳ رژیم استبداد - مشروطه -

جمهوری

مؤلفین بهائی

منظور از جلد ۸، ۹، ۱۰

نظم بدیع جلد ۴ مشاورین و معاونت

نظم بدیع جلد ۵ محفل روحانی

نظم بدیع ۶ متفرعات نظم بدیع

نظامت در جلسات امری